

# کتاب جامعه

ECCLESIASTES

## تفسیر کتاب مقدس برای ایمانداران

نوشته

ویلیام مک دونالد

[www.muhammadanism.org](http://www.muhammadanism.org)

July 1, 2011

Farsi

این کتاب تفسیری به منظور درک مفاهیم موجود در کتاب مقدس به رشته تحریر در آمده است. در شیوهی نگارش این کتاب سعی بر آن بوده است که از اصول صحیح فن تفسیر بهره جسته و ضمن وفادار بودن به اصول تفسیر همچنان متنی ساده و روان را ارائه نماید. بنابراین، کتاب حاضر انتخاب شایسته ای خواهد بود برای مطالعات انفرادی و گروهی کتاب مقدس.

### Believer's Bible Commentary

by

William MacDonald

This is a Bible commentary that makes the riches of God's Word clear and easy for you to understand. It is written in a warm, reverent, and devout and scholarly style. It is a good choice for your personal devotions and Bible study.

© 1995 by William MacDonald., *Believer's Bible Commentary*,

Thomas Nelson Publishers, Nashville, TN, pp. 2383.

— All Rights Reserved —

## ۷۵ معرفی

من تاکنون کتابی اینچنین باشکوه در بیان اندوه‌ها و لذت‌های فانی، شکست و موفقیت نخوانده‌ام و هیچ اندوه نجیبانه و هیچ شعری جز این کتاب قادر به روشنگری روحانی نیست.

ای.سی. استدمن

### I- جایگاه منحصر به فرد در کانون

کتاب جامعه یکی از کتابهای کتاب مقدس است که منحصر به فرد بودنش حداقل هرگز زیر سؤال نرفته است، حتی گرچه تقریباً هر چیز دیگری در مورد آن گفته می‌شود (یعنی در رابطه با منشاء نگارشش، تاریخش، موضوعش و الهیاتش). علت تضاد این کتاب با بقیه کلام خدا اینست که صرفاً بیانگر استدلال انسانی در «زیر آفتاب» است. عبارت «زیر آفتاب» مهم‌ترین و تنها کلید برای فهم کتاب جامعه می‌باشد. عبارتی که بیست و نه بار در این کتاب تکرار شده است و اشاره به سیمای کلی نویسنده دارد. تحقیقات او محدود به امور زمینی است. او در تحقیقات خود جهان را می‌کاود تا معمای زندگی را حل کند. سؤالاتی که مطرح می‌کند تماماً نشأت گرفته از فکر خودش می‌باشد و خدا دخالتی در آن ندارد.

نویسنده در عبارت کلیدی «زیر آفتاب» که دائماً در فکر اوست، به بیان انبوه مشکلات می‌پردازد. این کتاب با بقیه کتب کتاب مقدس متضاد به نظر می‌رسد و فرضیه‌های عجیب و غریبی را مطرح می‌کند و اخلاقیاتی را حمایت می‌کند که حداقل می‌توان گفت بـحثبرانگیز می‌باشند. ولی اگر به خاطر داشته باشیم که کتاب جامعه صرفاً یک ایده انسانی است و نه خدائی و حکیمانه، آنگاه خواهیم دانست که چرا در حالی که بخشی از این کتاب واقعیت دارد، بخشی نیز نیمه واقعی می‌باشند و بخشی هم به کلی عاری از حقیقت می‌باشند.

اجازه دهید چند مثال بیاوریم. آیه اول از فصل 12 کتاب جامعه حقیقت دارد و اندرزی معتبر برای جوانان در تمام سنین است: جوانان باید خالق خود را در ایام جوانیشان به خاطر داشته باشند. آیه چهارم از فصل اول نیمه حقیقی است. واقعیت اینست که یک نسل به دنبال نسل دیگری می‌آید ولی وقتی گفته می‌شود زمین جاودانه است، درست نیست (ر.ک. مزامیر 26-25:102 و دوم پطرس 7:3 و 10) و عبارت بعدی که می‌گوید «برای انسان نیکو نیست که بخورد و بنوشد و جان خود را از مشقش خوش سازد» (24:2) و یا «انسان بر بهایم برتری ندارد» (19:3) و یا «مردگان هیچ نمی‌دانند» (5:9)، واقعیت ندارند.

به هر حال اگر ما مکاشفه‌ای از خداوند نمی‌داشتیم، احتمالاً به همین نتیجه‌گیری‌ها می‌رسیدیم.

### کتاب جامعه و الهام

وقتی می‌گوئیم پاره‌ای از نتیجه‌گیری‌های «زیر آفتاب» نیمه واقعی و پاره‌ای غیرواقعی است، پس در مورد الهامی بودن این کتاب چه باید گفت؟ پاسخ اینست که موارد فوق کوچکترین تأثیری در الهامی بودن این کتاب ندارند. این کتاب، بخشی از الهامات کلام خداست. این کتاب با این حس بازدم خداست، چونکه خدا مقرر نموده است که کتابی کانونی باشد، ما این کتاب را مانند بقیه کتب کتاب مقدس، الهامی، کامل و جامع می‌دانیم (رجوع کنید به مقدمه بر عهد عتیق).

ولی کتب الهامی نیز بعضی اوقات حاوی اظهارات شیطان و یا انسان‌هایی می‌باشند که صادق نمی‌باشند. به عنوان نمونه در سفر پیدایش 4:3 شیطان به حوا می‌گوید اگر از میوه درخت وسط باغ عدن بخورد، نمی‌میرد. این یک دروغ است، ولی این دروغ در کتاب مقدس نقل شده است به جهت آموزش ما مبنی بر اینکه شیطان از همان ابتدا دروغگو بوده است. آنچنان که دکتر چافر گفته است:

*کتب الهامی ممکن است دروغ‌های شیطان (و انسان) را نیز ثبت کند، ولی این دروغ‌پردازی‌ها را نه تقدیس می‌کند و*

نه حمایت می‌کند. بلکه آنچه را که گفته شده خواه خوب و خواه بد دقیقاً ضبط کرده است.

## سوء استفاده از کتاب جامعه

به دلایلی چند و بنا بر استدلال انسانی مبنی بر «زیر آفتاب» بودن، کتاب جامعه یکی از دلپذیرترین کتاب برای شکاکيون و فرقه‌های دروغین محسوب می‌شود. آنها با علاقه فراوان برای اثبات ناباوری‌ها و یا فرضیه‌های ارتدادی‌شان، مخصوصاً فرضیه‌های آنها مرتبط با مرگ و عالم پس از مرگ، از این کتاب نقل قول می‌کنند. برای نمونه آنها از آیات این کتاب برای تعلیم نابودی جان پس از مرگ و نابودی شریران پس از مرگ بهره می‌جویند. آنها با تغییر دادن آیات به منظور انکار فاسد بودن جان و فرضیه مجازات ابدی، استفاده می‌کنند.

ولی از آنجا که هرگز قادر به تعریفی از قربانیان حکمت در «زیر آفتاب» کتاب جامعه نمی‌باشند، بنابراین فرایض آنان منابعی معتبر و مورد پذیرش ایمان مسیحی نمی‌باشد.

## II- نویسنده

بیشتر یهودیان و مسیحیان تا قرن هفدهم میلادی بر این باور بودند که سلیمان کتاب جامعه را نوشته است، یک قرن قبل از آن، مارتین لوتر محافظه‌کار، منشاء نگارشی جامعه را توسط سلیمان انکار کرده بود، ولی آن مورد یک استثناء بود.

شاید تعجب‌آور باشد که امروز بیشتر اساتید کتاب مقدس از جمله محافظه‌کاران بر این باورند که کتاب جامعه نوشته سلیمان نیست، ولی در قالب کتاب‌های سلیمان عرضه شده است، البته نه به خاطر اینکه عمدی در این کار باشد، بلکه صرفاً به دلیل نظم ادبی.

## مشکل منشاء نگارشی جامعه توسط سلیمان

بحث اصلی بر سر انکار سنتی منشاء نگارشی جامعه توسط سلیمان برمی‌گردد به علم زبان‌شناسی. یعنی بسیاری از نخبگان زبان شناس می‌گویند که این کتاب شامل کلماتی و

ساختار گرامری است که تا قبل از اسارت قوم در بابل و بعد از آن، وجود نداشته‌اند.

برای بیشتر مسیحیان بشارتی نهادن چنین سخنانی بر زبان سلیمان یک نوع تدبیر نامشروع ادبی محسوب می‌شود و حداقل از نظر ایمانداران غربی نوعی فریبکاری محسوب می‌شود. بحث‌های مخالف و موافق فراوان می‌باشند و ما در این مجال کوتاه نمی‌توانیم به آنها بپردازیم. کافیت گفته شود که هیچ یک از مخالفت‌هایی که در مورد منشاء نگارشی این کتاب توسط سلیمان ابراز شده است، پاسخ داده نشده‌اند. اساتید مسئولی نظیر گلیسون آرچر می‌گویند پذیرش سلیمان به عنوان نویسنده کتاب جامعه هنوز هم یک ایده در جریان است.

## بحث بر سر منشاء نگارش کتاب جامعه توسط سلیمان

از آنجا که دیدگاه سنتی هرگز رد نشده است، مهم نیست که این دیدگاه امروز چقدر غیرمعمول می‌باشد. ما بر این باوریم که پذیرش منشاء نگارش کتاب جامعه توسط سلیمان، بهترین گزینه است.

نشانه‌های غیرمستقیمی مبنی بر اینکه سلیمان این کتاب را نوشته است، از جمله اشاره آیات اول و دوازدهم فصل اول به نویسنده به عنوان «پسر داود» و پادشاه در اورشلیم، در دست است. در حالی که عبارت «پسر» می‌تواند اشاره به اعقاب هم باشد. این عبارات وقتی که همراه می‌شوند با اشارات مستقیم به زندگی نامه سلیمان، اهمیت واقعی خود را پیدا می‌کنند.

از آنجا که نویسنده می‌گوید او پادشاه «بود»، بسیاری این گفته را دلیلی می‌دانند مبنی بر اینکه نویسنده دیگر پادشاه نبوده است، از این رو می‌گویند که او نمی‌توانسته است سلیمان باشد، چونکه سلیمان در هنگام مرگ هم پادشاه بود. این مورد الزاماً نمی‌تواند یک نتیجه‌گیری باشد. نگارش چنین کتابی در سنین پیری می‌توانسته است کاملاً امکان این را به وجود آورده باشد که او بدین ترتیب به

گذشته‌های دور رجوع کرده باشد. ارجاعات مستقیم تاریخی در کتاب جامعه دقیقاً با سلیمان منطبق می‌باشند - و نه هیچ کس دیگر.

سلیمان پادشاهی در اورشلیم بود: (1) بسیار حکیم بود (16:1)؛ (2) بسیار ثروتمند بود (8:2)؛ (3) کسی بود که خود را غرق لذت نمود (3:2)؛ (4) کسی که خادمان فراوان داشت (7:2)؛ و (5) کسی که به خاطر بناهای عظیم و برنامه‌های زیباسازی شهرت داشت (6\_4:2).

سنت یهودی کتاب جامعه را منتسب به سلیمان می‌داند و اساتید مسیحی نیز طی قرون متمادی تا قبل از آشفته بازار نوگرایی امروز، بر این باور بوده‌اند. این نشانه همراه است با این حقیقت که مباحث زبان‌شناسی که بحث عدم نگارش جامعه توسط سلیمان عمدتاً بر آن قرار دارد، به طور جدی مورد اعتراض متخصصین زبان عبری قرار گرفته است، و این مسئله ما را بر آن داشته است که دیدگاه سنتی یهودی - مسیحی را در این مورد قبول داشته باشیم.

### III- تاریخ

اگر ما سلیمان پادشاه را به عنوان کسی که این کتاب را در حدود سال 930 قبل از میلاد نوشته است، بپذیریم، مثل اینست که فرض را بر این نهاده‌ایم که او این کتاب را در سنین پیری، آنگاه که به بررسی زندگی خود پرداخته و از خواب غفلت بیدار شده است، نوشته باشد.

اگر سلیمان به عنوان سخنگو، انکار شود، بدین ترتیب تاریخ تعیین شده برای نگارش این کتاب برمی‌گردد به هزاران سال بعد.

بر اساس دیدگاه بسیاری از اساتید فن عبارت «بعد» در کتاب عبری جامعه عمدتاً برمی‌گردد به محدوده‌ای بعد از تبعید (350-250 قبل از میلاد). بعضی از مسیحیان بشارتی عبارت «بعد» را ترجیحاً مقدم بر دوره پارسیان (450 تا 350 قبل از میلاد) می‌دانند.

تخمین دیگر تاریخ نگارش کتاب جامعه بین سالهای 250 تا 200 قبل از میلاد است، چونکه کتاب اپوکریفای (مجموعه از

کتابها که در کانون پذیرفته نشده بودند - م) Ecclesiasticus (کتابی در مباحث اجتماعی - 190 قبل از میلاد) صراحتاً از مندرجات کتاب جامعه استفاده کرده و طومار دریای سرخ (اواخر قرن دوم قبل از میلاد) شامل بخش‌هایی از کتاب جامعه می‌باشد.

#### IV - پیشینه و زمینه

پذیرش منشاء نگارشی جامعه توسط سلیمان پی‌گیری زمینه تاریخی و موضوع این کتاب را با اطمینان بیشتری فراهم می‌سازد.

#### تحقیقات سلیمان

سلیمان در برهه‌ای از زندگی خود بر آن شد تا مفهوم واقعی تجربیات انسانی را بیابد. بنابراین بر آن شد که زندگی خوب را کشف کند. سلیمان پادشاه با عطیه سرشاری از حکمت و ثروت (اول پادشاهان 10:14-25؛ دوم قرن‌تین 9:22-24) گفت اگر کسی در جهان باشد که به آرامش و رضایت نهائی دست یافته باشد، همانا خود اوست.

ولی در بررسی سلیمان یک مورد تصنعی وجود داشت. و آن اینکه باتوجه به حکمت خود امیدوار بود که باتوجه به هوش و آگاهی خود می‌تواند هدف از زندگی را کاملاً جدا از مکاشفه خدائی کشف کند و اقدام بعد اکتشاف انسان بدون هیچ کمک از سوی خدا بود. بدین ترتیب او شروع به جستجو در «زیر آفتاب» نمود تا بهترین‌های زندگی را بیابد.

#### دستاوردهای بررسی سلیمان

بررسی‌های سلیمان برای درک مفهوم زندگی با یک نتیجه‌گیری ملال‌انگیز مبنی بر اینکه زندگی «بطالت و در پی باد زحمت کشیدن است» (14:1)، پایان یافت. تا آنجا که او توانست نتیجه‌گیری نماید حاصل بررسی‌هایش این شد که زندگی در زیر آفتاب ارزش هیچگونه تلاشی را ندارد.

او نتوانست فرجام و رضایت پایدار را بیابد و علیرغم تمامی حکمت و ثروتش در کشف یک زندگی خوب شکست خورد. همچنین باید گفت که البته نتیجه‌گیری‌اش درست بود. اگر

کسی هرگز دسترسی به بالای آفتاب نداشته باشد، زندگی برایش یک تکرار بیهوده و بی‌معنی است. هر چه را که زندگی عرضه می‌دارد رویهمرفته نمی‌تواند انسان را راضی کند. بلز پاسکال گفته است: «خدایی هست، فشرده شده در قلب انسان.» آگوستین قدیس هم گفته است: «ای خداوند تو ما را خلق کرده‌ای برای خودت، و دل‌های ما جز در تو آرامش نمی‌یابد.» تجربه سلیمان تحقق واقعیت سخنان عیسی مسیح بود که فرمود: «کسی که از آبی که من به او می‌دهم بنوشد، ابداً تشنه نخواهد شد» (یوحنا 4:13). آب‌های این جهان نمی‌توانند سیرابی و رضایت همیشگی را تأمین نمایند.

بررسی سلیمان برای کشف واقعیت یک مرحله گذرا و فقط فصلی از زندگی او بود. ما نمی‌دانیم وقتی سلیمان شروع به طرح این سؤال فلسفی در رابطه با حقیقت نمود، در چه سنی بود، ولی ظاهراً وقتی که او خاطرات روزانه خود را می‌نوشت مرد پیری بود (12:1 و 9:11) و سرانجام توانست زندگی را بر فراز آفتاب ببیند، و نشانه این تحول را می‌توان از انتساب سه بخشی از مهمترین کتب کتاب مقدس به او مشاهده نمود. به هر حال گناه و کوتاهی‌هایی که بر سال‌های آخر عمر او سایه افکنده بود، به ما یادآوری می‌نماید که یک ایماندار چگونه می‌تواند به طور جدی سیر قهقرائی طی کند.

### سلیمان و خدا

بدیهی است که سلیمان حتی در زمانی که به جستجوی حقیقت پرداخت، به خدا ایمان داشت. سلیمان در کتاب جامعه حدوداً چند بار به خدا اشاره کرده است ولی این مورد بدین معنی نیست که سلیمان در آن زمان انسانی مؤمن بوده باشد. او در سراسر کتابش برای بیان «خدا» از عبارت «الوهیم» که معرف خدا به عنوان خالق و قادر مطلق می‌باشد، استفاده کرده است و حتی یک بار هم برای بیان خدا از عبارت «یهوه» خدایی که با انسان وارد عهد ارتباطی شد - استفاده نکرده است.

این یک مورد بسیار مهم و قابل بررسی است. انسان در زیر آفتاب هم می‌تواند بداند که خدایی هست، آنچنان که پولس رسول در رساله به رومیان 20:1 نوشته است:



زیرا که چیزهای نادیده او یعنی قوت سرمدی و ألوهیتش از حین آفرینش عالم به وسیله کارهای او فهمیده و دیده می‌شود تا ایشان را عذری نباشد.

وجود خدا در آفرینش محرز شده است. انکار وجود خدا نشانه‌ای از حکمت نیست، بلکه دال بر کوری خود خواسته است. سلیمان حکیم‌ترین انسانی است که در این جهان تاکنون زیسته است. او حقایق را بر اساس فکر خود دسته‌بندی نمود و حقایق را از دیدگاه «بودن والا» اعلام نمود. ولی هر کسی می‌داند که خدائی (الوهیم) وجود دارد، خدائی که همه چیز را خلق کرده است. خدا در نام یهوه تنها در مکاشفه خاص شناخته می‌شود. بنابراین اشارات مکرر به «الوهیم» در این کتاب معادل ایمان نجات‌بخش نمی‌باشد. آنچه که ثابت می‌کند اینست که خلقت شهادتی است بر وجود خدا، و کسانی که منکر آند، نادان می‌باشند (مزامیر 1:14 و 1:35).

### لزوم کتابی به نام جامعه

خواه ناخواه این سؤال به وجود می‌آید، «چرا خدا اجازه داده است چنین کتابی در زمره کتب مقدس باشد؟» قبل از هر چیز ساختار این کتاب طوری است که هیچ کس نمی‌تواند بنابر تجارب ملال‌انگیز سلیمان زندگی کند و در پی یافتن رضایتی باشد که هیچ کجا نمی‌یابد. یک انسان معمولی ذاتاً فکر می‌کند که می‌تواند خود را از طریق آنچه که در اختیار دارد، و یا سفرها و یا مواد مخدر و مسکرات و یا زیاده‌روی در امور جنسی، شاد بسازد. اما پیام این کتاب اینست که شخصی که داناتر و داراتر از هر انسانی است که تاکنون زیسته است، خسته شده و شکست خورده است. بدین ترتیب ما نیز می‌توانیم آنگاه که از بالای آفتاب به تنها کسی که می‌تواند راضی باشد، یعنی عیسی مسیح خداوند، بنگریم خود را از اندوه و بیچارگی و نومیدی برهانیم. اما ارزش والاتری در این کتاب منحصر به فرد برای کسانی که هنوز هم پیام انجیل را نپذیرفته‌اند، وجود دارد. آنچنان که دکتر دبلیو. تی. داویسون می‌نویسد:

«لزومی ندارد به میزان تفاوت‌های بین کتاب جامعه و انجیل مسیح اشاره کنیم. شاید نیاز واقعی این باشد که بر این حقیقت اصرار بورزیم که انجیل ادبیات حکمتی قرون پیش را پوچ و بی‌فایده محسوب نکرده است. ادبیات کهن نیز کار خود را در زمان خود انجام داده است و هنوز هم انجام می‌دهد. برهه‌هایی در تاریخ انسان وجود دارند که حاضر نیست زیر پایهای عیسی بنشینند و برای او بهتر آن است که بیاموزد. دل قبل از هر پرشدنی نخست می‌باید خالی شود. واعظان مدرن می‌آموزند که ادبیات کهن کتاب مقدس نه مهجور است و نه هرگز مهجور خواهد شد. «ترس از خدا و حفظ فرامین خدا وظیفه کامل انسان است. انسان باید به سوی مسیح بیاید تا بیاموزد اثرات آن تعلیمات والا را که ترس و اطاعت را می‌آموزند و راه را آماده می‌کنند.»

## گزارش

I- مقدمه: در زیر آفتاب همه چیز باطل است (11-1:1)

II- همه چیز باطل است (12:1 تا 12:6)

(الف) بطالت تفحص حکمت (18-12:1)

(ب) بطالت لذتها، مقام‌ها (فصل دوم)

(ج) بطالت حلقه زندگی و مرگ (فصل سوم)

(د) بطالت بی‌عدالتی‌های زندگی (فصل چهارم)

(ه) بطالت دین و سیاست (9-1:5)

(و) بطالت ثروت‌های باد آورده (10:5 تا 12:6)

III- اندرزی برای زیستن در زیر آفتاب (1:7 تا 8:12)

(الف) خوب و خوبتر در زیر آفتاب (فصل هفتم)

(ب) حکمت در زیر آفتاب (فصل هشتم)

(ج) شادی زیستن در زیر آفتاب (فصل نهم)

(د) حکمت و حماقت در زیر آفتاب (فصل دهم)

(ه) گسترش نیکوئی در زیر آفتاب (1:11 تا 8:12)

#### IV- مؤخره: بهترین‌ها در زیر آفتاب (14\_9:12)

### تفسیر

I- مقدمه - در زیر آفتاب همه چیز باطل است (11\_1:1)  
 1:1) نویسنده کتاب خود را به نام کلام جامعه بن داود که در اورشلیم پادشاه بود، معرفی می‌کند.

عبارت «کلام» یا سخن حائز اهمیت است. معادل عبری آن عبارتست از Koheleth که به معنی «نداده‌نده» و یا «گردآورنده» می‌باشد. از این نظر به مفاهیم مختلف «گردآورنده»، جمع‌کننده، سخن‌گو، مباحثه‌کننده، ناطق و واعظ» تفسیر شده است.

به هر حال سخنگوی این کتاب پسر داود بود، هر چند که پسر را می‌توان نوه پسر و یا حتی اعقاب دور نیز تفسیر نمود، ولی برداشت اول از پسر احتمالاً معنی بهتری را می‌رساند. سلیمان تنها پسر داود بود که در اورشلیم واقع در اسرائیل پادشاه بود (آیه 12). بقیه نوادگان پسر داود در یهودا پادشاه بودند، نه در اورشلیم. بقیه اعقاب پسر داود که پادشاه بودند، یکی برشکیم (اول پادشاهان 25:12) و دیگری بر سامره (اول پادشاهان 24:16) سلطنت می‌کردند، نه بر اورشلیم.

2:1) سلیمان مستقیماً به موضوع کتابش اشاره می‌کند و دیگر نیازی نیست که ما در آخر فصل به نتیجه‌گیری برسیم. نتیجه تمام بررسی‌ها و تحقیقات سلیمان در زیر آفتاب به این نقطه منجر می‌شود که همه چیز باطل است. زندگی فانی، گذرا، بی‌فایده، پوچ، بیهوده و بی‌معنی است. هیچ چیز در روی زمین هدفی ارزشمند برای زیستن نمی‌باشد.

آیا این نتیجه‌گیری درست است؟ بله! مطلقاً درست است! اگر این زندگی همه چیز است؛ اگر مرگ پرده آخرین را بر هستی انسان می‌کشد، پس زندگی چیزی نیست جز یک بخار، یک مورد بی‌اهمیت و ناپایدار.

پولس رسول به ما یادآوری می‌نماید که تمامی آفرینش در نتیجه ورود گناه به جهان تابع بطالت و بیهودگی شد (رومیان 20:8). وقتی که اولین والدین ما نام پسر دوم خود

را **هابیل** گذاشتند اقدامشان خالی از اهمیت نبود، چونکه هابیل به معنی «بیهوده» و یا «بخار» است. سلیمان درست می‌گوید. همه چیز در زیر آفتاب باطل است.

3:1) زندگی شکننده انسان سرشار از **مشقت** و کار است، ولی آنچه که می‌گوید و انجام می‌دهد، چه نفعی به حالش دارد؟ انسان چون اسب عصّاری دور خود می‌گردد، و بی‌هیچ پیشرفتی آنقدر می‌چرخد تا خسته می‌شود. از او می‌پرسی «چرا کار می‌کنی؟» و او می‌گوید: «برای پول کار می‌کنم.» اما انسان چرا برای پول کار می‌کند؟ برای اینکه با پول غذای خود را بخرد. اما چرا انسان به غذا نیاز دارد؟ برای اینکه خود را تقویت کند. درست است، اما چرا می‌خواهد خود را تقویت کند؟ او می‌خواهد خود را تقویت کند تا بتواند کار کند! و بدین ترتیب روز از نو، روزی از نو! و دوباره این چرخه به عقب برمی‌گردد، انسان کار می‌کند تا پول بگیرد، تا با پولش غذا تهیه کند، تا با غذا خود را تقویت کند، تا بتواند کار کند و پول به دست آورد تا با پول غذا تهیه کند... و... و این چرخه را همچنان ادامه می‌دهد. آنچنان که هنری توریو<sup>1</sup> می‌نویسد: «زیستن انسان کاملاً مایوس‌کننده است.»

یک شخص مسیحی، زنی را در ایستگاه اتوبوس دید که دارد گریه می‌کند و به او گفت چه کمکی می‌تواند به او بنماید. آن زن در پاسخ گفت: «آه... خدای من. من واقعاً خسته و درمانده شده‌ام. شوهرم کارگر زحمت‌کشی است ولی درآمد او آنقدر نیست که زندگی ما بچرخد، بنابراین من هم کار می‌کنم. هر روز صبح زود از خواب بلند می‌شوم برای چهار تا بچه‌ها صبحانه آماده می‌کنم، و مختصری غذا برای خودم در لای نان می‌پیچم و سوار اتوبوس می‌شوم تا به کارم برسم. سپس خسته و کوفته به خانه برمی‌گردم و به امور خانه می‌پردازم و بعد از چند ساعت خواب، دوباره آش همان آش است و کاسه همان کاسه و روز از نو و روزی از نو، هر روز مثل هم شده است. من از این رشته بی‌پایان واقعاً خسته شده‌ام.»

<sup>1</sup> - Henry Thoreau

ا.چ. ال منکن<sup>1</sup> گفته است:

«حقیقت بنیانی در مورد تجربه انسان این نیست که زندگی او مصیبت‌بار است، بلکه اینست که زندگی انسان خسته‌کننده است. صحبت از این نیست که زندگی انسان دردآورد است، بلکه سخن از اینست که معنایی ندارد.»

4:1) ناپایداری انسان در تضاد شدید است با بقای ظاهری محیط طبیعی او. نسلی (طبقه‌ای) می‌روند و نسلی دیگر به جایشان می‌آیند و چنین است زندگی در زیر آفتاب.

می‌پنداشتم چه ساده می‌توان تحمل نمود.

و چه زود توان تحمل نماند!

برگردان بی‌تی از ویل. اچ هاگتون

اگر مکاشفه را نمی‌داشتیم، می‌پنداشتیم که زمین برای همیشه پایدار خواهد ماند و این نتیجه‌ای بود که سلیمان گرفت. اما پطرس رسول به ما می‌گوید که زمین و اعمال انسان بر روی زمین در روز خداوند که خواهد آمد، می‌سوزند (دوم پطرس 3:10).

5:1) طبیعت در یک حلقه همیشگی در حال حرکت است. برای نمونه، آفتاب از مشرق طلوع می‌کند و طول آسمان را می‌پیماید و در مغرب غروب می‌کند و سپس به سوی دیگر زمین می‌رود تا در شرق آن سوی طلوع کند. این طرح ظاهراً پایان‌ناپذیر در نسل بعد از نسل، انسان را به این نتیجه می‌رساند که او چیزی نیست جز یک سایه گذرا.

سلیمان را به خاطر تشریح او از حرکت خورشید، متهم به نادانی نکنید! البته این زمین است که حرکت می‌کند، نه خورشید و سلیمان هم این را می‌دانست، اما او فقط زبان انسانی را به کار برده است. از دید انسان چنین به نظر می‌رسد که خورشید ظاهر می‌شوند تا طلوع و غروب کند. حتی دانشمندان هم همیشه از این زبان استفاده کرده‌اند و استفاده از چنین زبانی آنقدر متداول است که نیازی به

<sup>1</sup> - H.L. Mencken

توضیح نیست.

6:1) سلیمان از آیه ششم به **باد** می‌اندیشد. مسیر حرکت **باد** با چنان نظم‌ی عوض می‌شود که فصل‌های سال عوض می‌شوند. در زمستان باد شمالی بر اسرائیل تا «نگو» دشتی واقع در **جنوب** می‌وزد. سپس وقتی تابستان می‌آید بادهای جنوبی گرما را در مسیر پرواز شمالیشان به ارمغان می‌آورند. با چنین تکراری خسته‌کننده بادها، **مدارهای** خود را می‌پیمایند و بی‌توجه به دنیای انسان از صحنه می‌گذرند.

7:1) نه تنها زمین و خورشید و باد بلکه آبها نیز قرن‌ها و قرن‌ها است که در یک مسیر تکراری در حرکتند. **جمیع نهرها به دریا جاری می‌شوند**، ولی در این جریان همیشگی هیچگاه اقیانوس‌ها را سرریز نمی‌کنند، چونکه نور خورشید مازاد آب را تبخیر می‌کند. سپس وقتی هوا سرد می‌شود بخارها غلیظ می‌شوند و ابرها را تشکیل می‌دهند. ابرها نیز به سرعت طول آسمان را می‌پیمایند و قطرات آب را به صورت باران و برف و تگرگ، بر زمین می‌بارانند. و وقتی که رودها با آب‌های اضافی پر می‌شوند، آبها را به اقیانوس برمی‌گردانند و این کار بدون وقفه طبیعت، انسان را به یاد زحمت بی‌پایانش می‌اندازد. شاید کریستوفر سون وقتی نوشت: «من تنها یک رودم که برای همیشه در جریانم ولی هرگز به دریا نمی‌ریزم»، این آیه را در نظر داشته است.

8:1) به این ترتیب زیستنی که محدود به این زمین است، پر از ملالت است. زبان انسان برای تشریح این یکنواختی، ملالت و بیهودگی، عاجز است. انسان هرگز **سیر** نمی‌شود. مهم نیست چقدر می‌بینند، باز هم بیشتر می‌خواهد. و گوش انسان نیز هرگز از شنیدن چیزهای تازه سیر نمی‌شود. انسان دائماً برای مناظر تازه، حس‌های تازه، صداها، تازه، در سفر است. انسان دنبال چیزی است که یک جامعه‌شناس آمریکایی آن را آرزوی بنیادی برای تجربیات تازه نامیده است. اما ناراضی و اقناع نشده، بازمی‌گردد. انسان آنچنان موجودی است که تمامی جهان نمی‌تواند خوشبختی نهایی را به دل او ارزانی بدارد. این بدین معنی نیست که شرایط او نومی‌دکننده باشد. آنچه که لازم است انسان انجام دهد اینست که بالای

آفتاب و به سوی کسی برود که «جان آرزومند را سیر [می‌گرداند] و جان گرسنه را از چیزهای نیکو [پرمی‌سازد]» (مزامیر 1:7: 9).

شادی دنیا، زودگذر و باطل است.  
رخشنده‌گی‌های خیره‌کننده، خزائن سرشار از ثروت‌ها،  
بیهوده است،  
شکوه و عظمت بیهوده است، مگر آنکه تو ای خدا، ارزانی  
بداری.

صلح و سیرابی بر زمین، آنگاه که زندگی می‌کنیم.  
عیسای خداوند، هیچ چیز، نه هیچ چیز چون تو نیست.  
برای جانهای تشنه، هیچ چیز چون تو نیست.  
تا جانها را سیراب سازد.

یک شاعر ناشناس

9:1) سیمای افزوده دیگری بر نتیجه‌گیری‌های سلیمان رسیدن به این مکاشفه بود که در زیر آفتاب هیچ چیز تازه نیست. تاریخ دائماً تکرار می‌شود. او به دنبال هیجانات تازه است، ولی همه چیز را در این سفر عذاب‌آور همانطور می‌بیند که بوده است.

10:1) آیا واقعاً هیچ چیز تازه نیست؟ از یک نظر، بله! حتی جدیدترین کشفیات، در واقع پیشرفت اصولی می‌باشند که در آغاز با آفرینش عجیب بوده‌اند. بسیاری از پیشرفت‌هایی که انسان بدان می‌بالد ریشه در طبیعت دارند. پرندگان قرن‌ها قبل از پرواز انسان، پرواز کرده‌اند.

حتی سفر فضایی هم چیز تازه‌ای است. خنوخ و ایلیا، حتی بدون حمل منبع اکسیژن با خودشان به فضا رفتند! بنابراین کسانی که زندگی خود را صرف تحقیق امور تازه می‌کنند محکوم به یأس و نومیدی می‌باشند، چون آن چیزهای تازه در **دهرهایی که قبل از ما بود، قدیم بود،** مدتها قبل از اینکه در این جهان متولد شویم.

11:1) مورد دیگر سرعت فراموش شدن انسان است. انسان بزودی محو می‌شود و شهرتش چون سراب است. بسیاری از ما نمی‌توانیم نام پدران خود را لااقل تا پشت چهارم به یاد بیاوریم. ما گاه خود را مهم می‌پنداریم و می‌اندیشیم که جهان بدون ما از سیر خود باز می‌ایستد، ولی ما می‌میریم و

به سرعت فراموش می‌شویم و زندگی بر روی این سیاره به روال عادی پیش می‌رود.

## II- همه چیز باطل است (12:1 تا 12:6)

### الف) بطالت تفحص حکمت (12:1 - 18)

12:1) اینک سلیمان ما را به معبدی می‌برد که برای جستجوی بهترین‌های زندگی ساخته است. او به ما یادآوری می‌کند که **بر اسرائیل در اسرائیل پادشاه بوده** است، و در این معرفی عناصر ثروت، مقام و قدرت قرار دارند. وقتی سلیمان می‌گوید **من... پادشاه بودم**، منظورش این نیست که پادشاهیش پایان یافته است. او پادشاه بود و هنوز هم پادشاه است (آیه اول).

13:1) در اینجا سلیمان تفحص خود را برای یافتن خوشبختی در **زیر آسمان**، شروع می‌کند. اول، او تصمیم می‌گیرد سفری آگاهانه را آغاز کند. او فکر می‌کند اگر بتواند به اندازه کافی دانا شود، خوشبختی را به دست می‌آورد. بنابراین وقت خود را به آموختن تمامی دانش‌های ممکن اختصاص می‌دهد. او زندگی خود را به تحقیق و اکتشاف، تجزیه و ترکیب، مقایسه و نتیجه‌گیری، اختصاص می‌دهد. ولی وقتی یاد می‌گیرد که آموختن را نیز پایانی هست، از خواب غفلت بیدار می‌شود. در واقع او می‌گوید که پرداختن به اموری که **خدا** به انسان داده است تا خود را به آنها مشغول کند - این کشش عمیق درونی برای یافتن مفهوم زندگی - عملی بیهوده است.

مالکلم ماگریج<sup>1</sup> حکیم معاصر ما به همین نتیجه رسیده است:

*دانش طلسم بزرگ اعصار است که هدفش آماده ساختن ما برای زندگی است و تعریفی است از درمان جهانی همه چیز، از ابتدای جوانی تا زمان پیری. علم در بیشتر اوقات فقط در خدمت بزرگنمایی حماقت‌ها، غرورها، افزودن شرارت‌ها و استفاده از آنها برای شستشوی مغزها*

<sup>1</sup> -Malcolm Muggeridge



توسط رسانه‌های چاپی، رادیو و تلویزیون می‌باشد.

اخیراً کسی با خط درشت و سیاه بر دیوار کتابخانه دانشگاهی این جمله خشن را نوشته بود: **قوانین بی‌عاطفه**. عده‌ای به این نتیجه رسیده‌اند که آنچه که سلیمان قرن‌ها پیش آموخت مبنی بر اینکه دانش مسیر درستی برای کسب سعادت نیست، بلکه به نوبه خود نوعی دردسر می‌باشد، درست است.

این بدین معنا نیست که کاوش‌های روشنفکرانه نمی‌توانند نقش مهمی در زندگی داشته باشند. برای کاوش‌های روشنفکرانه جایگاهی در زندگی وجود دارد، ولی آن جایگاه، مکتب عیسی مسیح است، چون در این صورت چنین کاوش‌هایی به پایان نمی‌رسند، بلکه موجب جلال مسیح می‌شوند.

اشاره به **خدا** در این آیه را نباید به عنوان ایمان عمیق شخصی سلیمان تلقی نمود. الوهیم نامی است که دبلیوجی اردمن<sup>1</sup> آن را نام طبیعی خدا می‌داند. آنچنانکه در مقدمه گفته شد، این نام معرف خدا به عنوان قادر مطلق و کسی است که کائنات را آفریده است. ولی سلیمان در هیچ کجای کتابش به خدا به عنوان یهوه نگهدارنده عهد که به کسانی که به او متوکل می‌باشند، فیض خود را نشان می‌دهد، اشاره نکرده است.

14:1 در اینجا شکی وجود ندارد که سلیمان از بهترین آموزش که در آن زمان در اسرائیل در دسترس بوده است، بهره‌مند بوده است. این مورد از ادعای گستاخانه‌اش مبنی بر اینکه «تمامی کارهایی را که زیر آسمان کرده می‌شود، دیدم» آشکار است.

ادعای او بدین معنی است که او در رشته‌های مختلف علمی مانند فلسفه، تاریخ، هنرهای زیبا، علوم اجتماعی، ادبیات، الهیات، روانشناسی، اخلاقیات، زبان و سایر علوم در حوزه انسانی تبحر فراوان داشته است.

ولی تمام این دانش‌ها و تمام آگاهی‌ها در زمینه‌های علمی آنچه را که او در جستجویش بود، به او ندادند. بلکه

<sup>1</sup> - W.J. Erdman

برعکس او نتیجه گرفت که تمامی آنچه که دیده است **بطالت و در پی باد** دویدن بوده است.

15:1) او درمانده شده بود که چرا کتاب‌های آموزشی نمی‌توانند معماهای زندگی را حل کنند. امور **کجی** هستند که **راست نتوان کرد** و چیزهای غلطی وجود دارند که نمی‌توان شمرد. روبرت لارین<sup>1</sup> می‌نویسد:

*زندگی پر از تضادها و امور غیرمتعارف است که نمی‌توان آنها را حل کرد و اموری آنچنان پوچ که نمی‌توان مفهوم و یا ارزشی برایشان قائل شد. انسان می‌تواند به کره ماه برود، اما پرواز زنبور دانش ایرودینامیک را به مبارزه می‌طلبد. دانشمندان در ژرفای اسرار اتم کاوش کرده‌اند، ولی نمی‌توانند قدرت اتم را مهار کنند. امراضی نظیر فلج اطفال و سل، تحت کنترل انسان درآمده‌اند، ولی هنوز انسان به یک سرماخوردگی معمولی غالب نیامده است.*

16:1) سلیمان بعد از کسب تمام نشان‌های افتخار علمی به بررسی اوضاع شخصی خود می‌پردازد. او می‌توانست به خود ببالد چون **حکیم‌تر** از تمامی حکیمانی بود که **قبل از او در اورشلیم** سلطنت کرده بودند (اول پادشاهان 29:4—31؛ دوم تواریخ 12:1). مخ او سرشار از یافته‌های فراوان علمی بود. او حکیم بود ولی نمی‌دانست چگونه **معرفت** را در موارد روزانه زندگی به عمل آورد، امور را به درستی داوری کند و منصفانه با دیگران رفتار کند.

17:1) سلیمان یادآوی می‌نماید که چگونه از یک سو خود را ملزم به **آموختن حکمت**، و از سوئی **آموختن حماقت و جهالت**، ساخته بود. به کلامی دیگر او این دو جنبه افراطگونه رفتار انسانی را کشف کرد، فقط بدین جهت که معنی زندگی را در هر دو و یا یکی از آنها بیابد. او خود را به دست تجربیات زندگی سپرد ولی نتیجه‌ای که از این تلاش گرفت این بود که همه چیز در **پی باد** دویدن است. قرن‌ها بعد جوانی به نام هنری مارتین جایزه نخست علمی

<sup>1</sup> - Robert Laurin

را از دانشگاه کمبریج به خاطر تحقیقاتش دریافت کرد. او در لحظه‌ای که به این افتخار نائل می‌شد گفت: «متعجبم از اینکه به سایه دست یافته‌ام.»

آنچنان که جی. دبلیو. جوت<sup>1</sup> اشاره می‌کند، این یک بیدار شدن متبارک از خواب غفلت بود: «چشمان آن جوان متوجه جایزه‌ای بس پرشکوه‌تر و بس والاتر و راضی‌کننده‌تر بود و آن دعوت والای خدا در عیسی مسیح خداوند بود.»

18:1) اگر روشنفکری کلیدی برای معنی نمودن زندگی باشد، بدین ترتیب تمامی دانشگاه‌ها و مراکز علمی کانون‌های صلح و آرامش و رضایت می‌بودند. ولی چنین نیست، بلکه کانون‌های اضطراب و بی‌قراری می‌باشند.

کاریکاتوری دیدم از یک دانشجو که سرش را با یک حوله بزرگ ترکی بسته بود و با لیوان بزرگی پر از قهوه، آسپیرین را بالا می‌انداخت، این کاریکاتور کاملاً با نتیجه‌گیری سلیمان در آیه 18 متناسب است:

*زیرا که در کثرت حکمت کثرت غم است،*

*و هر که علم را بیفزاید، خون را می‌افزاید.*

به کلامی دیگر «هر چه بیشتر بدانی، بیشتر اندوهگین می‌شوی، هر چه که بیشتر بدانی، بیشتر عذاب می‌کشی.» از این نظر پاره‌ای از حقایق در قالب امثال آمده‌اند: «نادانی برکت است» و «آنچه را که نمی‌دانی، آزارت نمی‌دهد.»

### **ب) بطالت لذتها و مقامها**

1:2) سلیمان بعد از شکست دریافتن معنی زندگی از طریق جستارهای روشنفکرانه به دنبال **لذات** می‌رود و می‌گوید در ظاهر امر اگر کسی از عیش و عشرت به اندازه کافی برخوردار باشد، کامران و خوشبخت است.

لذت در تعریف یعنی برخوردار شدن از آنچه که اشتیاقات شخصی را برآورده می‌سازد.

<sup>1</sup> - J.W.Jowett

بنابراین سلیمان تصمیم می‌گیرد که راه عیش و عشرت را در پیش بگیرد و هر موردی را که موجب برانگیختن احساسات می‌شود، تجربه کند. او جام لذت را به تمامی سر می‌کشد و سپس در پایان می‌گوید، بس است! و کاوش او منجر به شکست می‌شود. و نتیجه می‌گیرد که لذت‌های زیر آسمان **بطالت** است. آیا این بدین معنی است که خدا با لذت بردن مردمش مخالف است؟

اصلاً چنین نیست! در واقع برعکس آن صادق است. خدا می‌خواهد که مردمش زندگی خوبی داشته باشند، ولی از ما می‌خواهد که بدانیم این دنیا نمی‌تواند لذت واقعی را به ما ارمغان بدهد. لذت واقعی را فقط می‌توان بر فراز آفتاب، و **کمال خوشی را در حضور او و در دست راست او، تا ابدالابد،** یافت (مزامیر 11:16). از این نظر خدا بزرگترین پیرو فلسفه لذت‌طلبی (hedonist) است!

دروغ بزرگی توسط فیلم‌های سینمایی و تلویزیونی و رساله‌های تبلیغاتی ترویج یافته است، مدنی بر اینکه انسان می‌تواند بهشت خود را بدون خدا بر روی همین زمین بنا نماید. اما سلیمان آموخت که تنها خدا می‌تواند چشمه‌های حیات و شادی را ارزانی بدارد.

2:2) وقتی سلیمان به **خنده‌های** بیهوده خود می‌اندیشد، متوجه می‌شود که تمام آن خنده‌ها دیوانگی محض بوده‌اند و تمامی لحظات خوشش در واقع پشیزی ارزش نداشته‌اند. واقعیت هم‌چنین است. پشت هر خنده‌ای اندوهی نهفته است و کسانی هم که می‌کوشند دیگران را سرگرم کنند، غالباً خودشان شدیداً نیازمند کمک می‌باشند. بیلی گراهام از شخصی سخن می‌گوید که از افسردگی شدید رنج می‌برد و نزد روانپزشک رفته بود. بیمار شاکی بود که هر روزه افسرده و دلسرد از خواب بیدار می‌شود و هر روز شرایط برایش بدتر می‌شود، دیگر قادر به انجام کارش نیست و کاملاً مأیوس شده است. قبل از اینکه مطب دکتر را ترک کند دکتر راجع به نمایشی با او صحبت می‌کند که در تئاتر عمومی روی صحنه بود. این نمایش تشکیل شده بود از عملیات خنده‌آور یک دلچک ایتالیایی که همه شب تماشاگران را از خنده روده بر می‌کرد. دکتر به

بیمارش یادآوری نمود که این نمایش را ببینند چون چند ساعت خنده در طی روز درمانی عالی برای بیماران افسرده و فراموش کردن مشکلاتشان می‌باشد. سپس به بیمارش دوباره توصیه کرد فقط برو و این دلچسب ایتالیایی را ببین و همه چیز را فراموش می‌کنی!

بیمار در حالی که زیر لب غرغر می‌کرد به دکتر گفت: «اما آقای دکتر، من همان دلچسبم!» این بیمار هم می‌توانست مانند سلیمان بگوید که خنده، **جنون** است و **شادمانی** چه کار می‌تواند انجام دهد؟

اکثراً ما در زندگی اشخاص را می‌بینیم و فکر می‌کنیم که هیچ مشکلی ندارند، هیچ نیازی ندارند. اما رابینسون در شعری به نام ریچارد کوری این خیالات ما را باطل کرده است:

هر کجا که ریچارد کوری می‌رفت،

ما همگی او را در شهر نگاه می‌کردیم؛

او یک جنتمن واقعی بود

اندامی شاهانه و لاغر داشت

—

او همیشه کاملاً آراسته بود

و هرگاه سخن می‌گفت، انسان را شیفته خود می‌کرد.

صبح بخیر گفتنش

و قدم زدنش!

—

او دارا بود، بله دارا چون یک پادشاه

و فرهیخته در هر زمینه‌ای

او زیبا بود، و ما می‌اندیشیدیم که او همه چیز است.

و آرزو می‌کردیم کاش به جای او بودیم.

—

بدین ترتیب هر روزه اشتیاق دیدن او را داشتیم.

تاب و توان نداشتیم تا او را ببینیم.

اما ریچارد کوری در یک شب آرام تابستانی

به خانه‌اش رفت و تیری بر سر خود شلیک کرد!

3:2) سپس سلیمان، پسر ولخرج عهد عتیق، به شراب اشاره می‌کند. او بهترین خوشه چین بهترین انگورها می‌شود، باشد که با آزمودن بدیع‌ترین ذائقه حسی، سراسر زندگی خود را سرشار از آسایش و رضایت نماید.

او به اندازه کافی دانا بود که محدوده‌ای بر فلسفه لذت‌طلبی‌اش (Epicureanism) قائل شود و این محدوده در عبارت «**با آنکه دل مرا به حکمت ارشاد نماید**» بیان شده است. به کلامی دیگر او خود را درست در اختیار زیاده‌روی در مستی قرار نمی‌دهد. او خود را معتاد به نوشیدنی‌های الکلی قوی نمی‌کند و در هیچ‌یک از کاوش‌هایش برای حقیقت، معتاد شدن به موادمخدر را پیشنهاد نمی‌کند. او حکیم‌تر از آنست که چنین توصیه‌هایی بنماید. مورد دیگری که سلیمان بدان می‌پردازد، **حماقت** است و آن بر خورداری از چیزهای بی‌معنی و مهملات است، و درست در همین وضعیت است که حکمت قادر به پاسخ دادن نیست و بنابراین می‌کوشد که طریق مخالف حماقت را برگزیند. بعضی اوقات چنین به نظر می‌رسد که افراد پخته شادتر از افراد زرنگ و دانا می‌باشند. بنابراین سلیمان نمی‌خواهد سنگی را که در دست دارد، نیفکنده رها کند و توجه خود را معطوف به موارد ناچیزی مثل اسرافکاری‌ها و انواع مشغولیت‌ها می‌کند. کشف بهترین راه برای انسان از طریق اشتغال روزهای خودش در این روزهای گذرا، در زیر آفتاب، کاملاً نومیدکننده است. اما او پاسخ را در اینجا نمی‌یابد.

2:4 و 5) بنابراین سلیمان تصمیم گرفت به کارهای عظیم ساختمانی بپردازد. چنانچه دانش، لذت‌ها، شراب و یا حماقت نتوانستند به او کلیدی ارائه دهند، پس حتماً مال و مکنت می‌تواند. او شروع به ساختن **خانه‌های شیک و تاکستانها** برای خود نمود. با توجه به آنچه که در مورد برنامه‌های ساختمانی سلیمان می‌دانیم، می‌توانیم مطمئن باشیم که او از هیچ‌گونه تلاش و خرجی مضایقه نکرده است. او ساختمانهای عظیم با باغچه‌ها و **باغ‌ها** بنا نمود که اصطلاحاً فردوس نامیده می‌شدند، باغ‌هایی با **هر قسم میوه** که منظره بسیار زیبایی به کاخ‌هایش بخشیده بود. تصور اینکه او دوستان خود را به باغ‌هایش دعوت می‌کرد و ضمیر خود را با توصیفاتش از شکوه و جذبه، می‌انباشت، دور از ذهن نیست.

احتمالاً هیچ‌یک از میهمانان او جرأت نکردند آنچه را که ساموئل جانسون به آن شخص می‌دیونری که چنان بازدیدي را تشکیل داده بود، گفته بود، بگویند. جانسون بعد از دیدن آنهمه شکوه و عظمت اشاره کرد: «اینها چیزهایی هستند که مرگ را برای انسان دشوار می‌سازند!»

جهان هنوز هم سهمی در میلیونها غفلت زده‌ای نظیر پادشاهی که در داستان اندرسون به نام «جامه‌های امپراتور» آمده است، دارد. این پادشاه در جامه‌ای که می‌خواست زیبایی گیج‌کننده‌ای داشته باشد، ظاهر می‌شد، اما یک کودک کوچک می‌توانست او را خشن و عریان ببیند.

6:2) چنان برنامه گسترده ساختمان‌سازی نیاز به آبیاری در ایام گرم تابستان داشتند. بنابراین سلیمان مجراها، استخرها، و آبراهها و کانال‌های لازم را برای انتقال آب ساخت.

اگر جمع‌آوری مال و مکننت می‌توانست صلح و سلامتی و خوشبختی را تأمین کند. سلیمان بدان می‌پرداخت، ولی او نیز مانند بقیه ما یاد گرفت که لذت واقعی ناشی از قناعت است نه جمع‌آوری حریصانه مال. او پول خود را صرف خرید نان و دستمزد خود را صرف آنچه که ضروری بود، نکرد (اشعیا 2:55).

7:2) برای حفظ ساختمان‌های پرشکوه سلیمان گروه خادمان، لازم بود، بنابراین او **غلامان و کنیزان** را برای خدمت در ساختمان‌های پرشکوهش خریداری کرد. آنچه که مهم است اینست که سلیمان غلامانی داشت که **خانه‌زاد** بودند که وضعیتی استثنائی از فرهنگ آن روزگار بود.

یکی از سیماهای عظمت و بزرگی برای سلیمان و بیشتر انسانها این بود که مخدوم باشند. نشستن پشت میزهای بزرگ چیزی برتر از خدمت کردن محسوب می‌شد.

شخصی بزرگتر از سلیمان در هیئت خادم خادمان به این جهان آمد تا به ما نشان دهد که عظمت واقعی در ملکوتش در خادم بودن است، نه در مخدوم شدن (مرقس 10:43 - 45؛ لوقا 24:9 - 27).

بزرگترین **رمه‌ها و گله‌ها** که تا آن زمان در اختیار یک نفر از اهالی **اورشلیم** نبود در مزارع و مراعات سلیمان

می‌چریدند. اگر مقام کلیدی برای یافتن سعادت در زندگی بود، پس او این کلید را در اختیار داشت. ولی در واقع اینچنین نبود و او این کلید را در اختیار نداشت. قدیمیان گفته‌اند: «همه چیز را پی گرفتم تا از زندگی لذت ببرم، و زندگی را یافتم، باشد که از همه چیز لذت ببرم.» (8:2) حال در مورد خزاین مالی سلیمان چه می‌توان گفت!

او دارای **طلا و نقره فراوان و اموال خاصه پادشاهان و کشورها** بود. و این احتمالاً به معنی مالیات‌هایی است که از زیردستانش می‌گرفت و یا اموالی که از مناطق فتح شده، جمع‌آوری می‌کرد، و شاید اشاره به هدایایی بود که توسط مقامات عالی‌رتبه نظیر ملکه سبا به او داده می‌شد.

سلیمان موسیقی را نیز به خدمت گرفت، بنابراین ماهرترین **مغنیان** را اعم از زن و مرد، استخدام نمود. احتمالاً در شهر اورشلیم کنسرت‌های خاصی اجرا می‌شد، اما پادشاه اجراهای مخصوص به خود را داشت؛ موسیقی شام، گروه نوازندگان پشت خوابگاه. من تصور می‌کنم یأس سلیمان را می‌توان در گفته ساموئل جانسون در کتاب History of Rasselas، پیدا نمود. شاهزاده ابیسیانا می‌گوید:

*من هم می‌توانم فلوت نوازان و آوازه خوانان را گرد خود جمع کنم تا برایم بنوازند و بخوانند. اما صداهایی که دیروز برایم لذت‌آفرین بودند، امروز برایم کسالت‌بارند و فردایش کسالت‌آورتر می‌شوند. من در خودم حس نمی‌یابم که اشباع شده باشد از لذت درست، و بدین ترتیب خود را خرسند نمی‌بینم. قطعاً انسان دارای حس پنهانی است که در این جهان سیراب نمی‌شود و یا دارای اشتیاقاتى جدا از احساسات است که می‌باید قبل از اینکه سعادت‌مند شود، ارضاء شوند.*

سپس سلیمان به زن می‌پردازد. نه شراب (آیه 3) و نه موسیقی (آیه 8) بلکه زن نیز تکمیل‌کننده این لذت است. شراب، زن و موسیقی!

عبارتی که در ترجمه NKJV به آلات موسیقی ترجمه شده، نامفهوم است، و شاید بتوان مفهوم آن را باتوجه به آیه پیدا کرد. ترجمه NASB آخرین بخش آیه را «لذات بنی‌آدم – بانو و بانوان» را اشاره به تعداد کثیری متعه تلقی



می‌کند. کتاب مقدس به ما می‌گوید و تصریح می‌کند که سلیمان 700 زن عقدی و 300 زن صیغه داشت (اول پادشاهان 3:11). آیا او بر این عقیده بود که داشتن این همه زن موجب خوشبختی می‌شود؟ تنها در نظر داشته باشید تمام حسادت‌ها و غیبت‌ها و گفتگوهای زنان را در چنین حرمی!

با این وجود در جامعه بیمار ما هنوز هم تصور می‌شود که سکس نهایت لذت و برخورداری در زندگی است. در محدوده ازدواج تک همسری معین شده توسط خداوند، شاید این خیال واقعیت داشته باشد. ولی سوء استفاده از سکس تنها منجر به بیچارگی و خود ویرانی می‌شود.

2:9) بدین ترتیب سلیمان **بزرگ** می‌شود. او به **تمام** کسانی که قبل از او بوده‌اند از نظر کسب لذت و مقام برتری داشته است و **حکمتش** هم علی‌رغم تمام تجارب و دوره‌هایی که پشت سر نهاده است با او بوده است.

2:10) او در کاوشش برای یافتن رضایت و آرامش، حد و مرزی قائل نبود. اگر چیزی را می‌دید که **آرزویش** را داشت، آن را می‌خرید. اگر فکر می‌کرد از چیزی خوشش می‌آید به خواهش دلش عمل می‌کرد. او در این حلقه پایان‌ناپذیر گرفتن‌ها و لذت‌بردن‌ها نوعی حس قطععی از رضایت داشت. این لذات گذرا **نصیبی** بود که از تلاشش در پی یافتن شادی و رضایت و مکنت می‌گرفت.

2:11) سپس زمانی آمد که او از آنچه که انجام داده بود، بیلانی گرفت و نتیجه این ارزیابی چه بود؟ **تمام آن بطالت و بدون منفعت و در پی باد زحمت کشیدن** بودند. او رضایت و سعادت فرجامین را در زیر آفتاب به دست نیاورد. او نیز چون لوتر چنین نتیجه گرفت که «پادشاهی تمامی جهان چون استخوانی است که پیش سگ افکنده می‌شود.» او از آنچه که انجام داده بود دلخوش و راضی نبود.

رالف بارتون کاریکاتورست مشهور نیز تجربه‌ای مشابه به او داشت و نوشته است:

*من دوستان فراوان، موفقیت‌های بزرگ و مشکلات اندکی دارم. پشت سر هم زن عوض می‌کنم، خانه عوض می‌کنم و به کشورهای بزرگ جهان می‌روم. ولی از این بهانه‌هایی که*

برای گذران این بیست و چهار ساعت برگزیده‌ام، دلزده و بیزار هستم.

شکست پول و لذت در اقناع دل انسان با یک شخصیت افسانه‌ای که هر چه را که آرزو می‌کرد فوراً بدان می‌رسید، به تصویر کشیده شده است.

او آرزوی خانه‌ای می‌کرد و بلافاصله خانه‌ای به خادمین بردرش ایستاده برایش ظاهر می‌شد، آرزوی یک کادیلاک می‌کرد و بلافاصله کادیلاکی با راننده آماده خدمت برایش حاضر می‌شد. مدتی از این وضعیت چنان خوشحال بود که سر از پا نمی‌شناخت، ولی بزودی شروع به غرولند کرد و به یک نفر که به دیدنش آمده بود گفت: «من می‌خواهم از این وضعیت خلاص شوم، من می‌خواهم چیز تازه‌ای ابداع کنم، دوست دارم موضوعی باشد که از آن رنج بکشم، جهنم را به این وضعیت ترجیح می‌دهم، دوستش به او گفت: «مگر فکر می‌کنی در کجا هستی؟»

اینست وضعیت جامعه امروز ما - ما در جهنم مادی‌گرایی هستیم، و می‌کوشیم دل خود را با چیزهایی که قادر به ارائه لذت و سعادت پایدار نمی‌باشند، شاد سازیم.

12:2) سلیمان به دلیل نومی‌دی از تمام کاوش‌های دلسردکننده‌اش، توجه خود را معطوف به حکمت نمود و اینکه آیا بهتر اینست که دانا بود، یا احمق؟ از آنجا که زندگی برای او به منزله دویدن در پی حباب بود اندیشید آیا کسی که محتاطانه زندگی می‌کند مزیتی بر کسی که افراط‌گرایی می‌کند دارد یا نه؟

او به عنوان یک پادشاه و شخص حکیم و ثروتمند موقعیت خوبی برای دست یافتن به آنچه که می‌خواست داشت، و اگر او نمی‌توانست جانشینان او چه شانس داشتند؟ هر کسی که جانشین او می‌شد به ندرت می‌توانست به کشفیات تازه‌ای از این دست نایل شود.

13:2) نتیجه‌گیری کلی او این بود که حکمت بهتر از حماقت است همانطوری که نور بر ظلمت ارجحیت دارد. مرد دانا می‌تواند در نور قدم بردارد و خطر را مشاهده کند. اما شخص احمق در تاریکی راه می‌پیماید و سرانجام به چاه و یا

تله افتاده و گرفتار می‌شود.

14:2) اما حتی رسیدن به چنین نتیجه دلخواهی مبنی بر اینکه **چشمان مرد حکیم** می‌بیند که به کجا می‌رود، این سؤال را موجب می‌شود که سرانجام نتیجه چه فرقی می‌کند؟ هر دو، هم شخص حکیم و هم شخص احمق سرانجام می‌میرند و تمام حکمت‌های جهان نیز قادر به تأخیر انداختن و یا لغو چنین فرجامی نمی‌باشد، چون نصیب هر دو مرگ است.

15:2) وقتی سلیمان دریافت سرنوشتی که در انتظار احمقان است، منتظر او نیز می‌باشد، متحیر شد که چه لزومی داشته است که او در زندگیش در پی **حکمت** بدود. تنها نفع حکمت این بوده است که راه را از چاه جدا می‌کرده است و تشخیص می‌داده است. بدین ترتیب در پی حکمت رفتن نیز تلاشی بیهوده و عبث است.

16:2 و 17) سلیمان این ایده را به آیات 16 و 17 نیز گسترش می‌دهد. هم شخص حکیم و هم شخص احمق بعد از دفن شدن در خاک به سرعت فراموش می‌شوند و در طول دو نسل بعد گویا انگار هرگز در جهان نبوده‌اند و زندگی نکرده‌اند. نامها و چهره‌های بسیار مهم امروز در محاق فراموش خواهند رفت. تا آنجا که شهرت همیشگی مورد نظر است، شخص دانا ارجحیتی بر شخص نادان ندارد.

نتیجه‌گیری تلخ اینست که شهرت نیز زودگذر است و انسان به سرعت فراموش می‌شود و این نتیجه‌گیری موجب می‌شود که سلیمان از زندگی **نفرت** داشته باشد. او به جای کسب رضایت از رفتار انسان در زیر آفتاب احساس اندوه می‌کند.

چنین نتیجه‌گیری مبنی بر اینکه **همه چیز باطل و در پی باد زحمت کشیدن است**، او را می‌آزارد. یک قهرمان قدیمی که بسیار مشهود بود، می‌گوید:

*بزرگترین هیجان زندگیم موقعی بود که برای اولین بار قهرمان شدم و فریاد تشویق انبوه تماشاگران به گوشم رسید. ولی در سکوت اطاقم در همان شب یک نوع احساس بیهودگی مرا فراگرفت، فایده‌اش چیست؟ آیا چیزی بهتر از گرفتن مدال قهرمانی نبود که به دنبالش بروم؟ چنین افکاری برایم آغازی شد تا به جستجوی بیشتری برای خوشبختی پردازم. من از اعماق قلبم می‌دانستم که هیچ*

کس نمی‌تواند به من کمک کند، جز خود خدا. و بلافاصله پس از آن، آنچه را که هرگز نمی‌توانستم در جهان بیایم در مسیح یافتم.

18:2) یکی از بزرگترین بی‌انصافی‌ها که سلیمان را می‌آزرد، این بود که نمی‌تواند از ثروتی که گرد آورده است، بهره‌مند شود. سی. ای. استوارت می‌نویسد:

مرگ کرمی است که ریشه خوشبختی را می‌جود، شادی را نقض و بهره‌وری را تلخ می‌سازد، چونکه درست در آن موقع که انسان می‌خواهد بعد از سالها زحمت و مشقت از مالی که اندوخته است، استفاده کند، به سراغ او می‌آید و او را محروم می‌کند.

بله! مالی که سلیمان اندوخته بود به کس دیگری، به وارث او تعلق می‌گرفت.

19:2) بطالت دیگر اینست که ممکن است این وارث حکیم نباشد. او ممکن است ولخرج، گیج، زن باره و مهمل باشد، ولی به هر حال وارث ثروت سلیمان می‌شود. او چنگ بر مالی می‌اندازد و از مالی ولخرجی می‌کند که نه برایش زحمت کشیده است و نه طرحی ریخته است.

این امر واقعاً سلیمان را عصبانی کرده بود. شاید اخطاری بود که او نسبت به خانواده‌اش داده بود. شاید سلیمان وضعیت آینده پسرش رحبعام را پیشگویی می‌کرد که تمامی آنچه را که سلیمان با زحمت اندوخته بود، با حماقت خود بر باد داد. تاریخ به ما می‌گوید که رحبعام چه کاری انجام داد. او وقتی که مشورت مشیران پیر خود را نپذیرفت، به سرعت مقدمات تجزیه حکومت را فراهم ساخت. وقتی که مصریان یهودا را اشغال کردند، او آنها را با جواهرات معبد خرید. سپرهای طلای معبد به خزائن مصر رفتند و رحبعام بجایشان سپرهای برنجی گذاشت (ر.ک. دوم تواریخ 9:12 - 10).

20:2) گوینده با این منظره از زندگی مبنی بر اینکه حاصل کار و تلاش خود را ترک می‌کند، غرق اندوه و ناامیدی می‌شود. این چنین تقدیری کاملاً بی‌انصافی است و اندیشیدن بدان او را بر آن می‌دارد که احساس کند که تمام تلاش‌هایش

برای هیچ بوده است.

21:2) این مورد او را می‌آزارد که شخصی از طریق درست و یا نادرست مالی می‌اندوزد و مرگ موجب می‌شود که اندوخته او نصیب کسی بشود که حتی یک قدم هم برای تحصیل آن برنداشته و یک لحظه هم برای گردآوردن آن مال رنج نکشیده است. چنین کاری را چه می‌توان نامید جز **بلاى عظیم؟!**

علیرغم نتیجه‌گیری سلیمان، امروز والدین هنوز هم به گردآوری ثروت برای فرزندان خود می‌پردازند و این کار را نوعی عمل انسان‌دوستانه و تعهد خود می‌دانند. اما جیمزسون فاست و براون<sup>1</sup> می‌گویند: «تأمین به اصطلاح آینده برای فرزندان ریشه در خودپسندی والدین دنیائی دارد.» اولین فکر آنها تأمین خوشبختی و سعادت برای دوران پیریشان است. آنها در درجه اول به خود می‌اندیشند و به خود می‌بالند که فرزندانشان تنها وارث ثروتی شده‌اند که حاصل دسترنج آنها بوده است.

اما از دیدگاه مسیحیت دلیلی ندارد که والدین کار کنند، خساست به خرج دهند و مال بیندوزند و خود را از آن مال محروم کنند تا برای فرزندانشان ثروت بگذارند. بهترین میراث برای فرزندان میراث روحانی است نه مالی. مال بجا مانده والدین اکثراً موجب دعواهای جدی و رقابت بین بازماندگان می‌شود تا سعادت و خوشبختی. فرزندان که به جای میراث اخلاقی و روحانی وارث مال باد آورده می‌شوند، غالباً فاسد می‌شوند و به دنبال این فساد سایر شرارت‌ها نیز خود به خود از راه می‌رسند.

طریقه روحانی صرف اموال اینست که ما پول خود را به کار خدا اختصاص دهیم و ثروت خود را برای فرزندان که ممکن است ناسپاس، ناشایسته و حتی بی‌ایمان باشند، باقی نگذاریم. مارتین لوتر آنچنان که خود متوکل به خدا بود، خانواده خود را نیز به خدا سپرد و در آخرین وصیتنامه‌اش نوشت:

*خداوندا، از تو متشکرم از اینکه مرا فقیر و تهیدست*

<sup>1</sup> - Jamieson Fausset and Brown

ساختی. من نه خانه‌ای دارم و نه زمینی و نه پولی تا از خود باقی بگذارم. تو به من زن و فرزندان عطا کردی، کسانی که اینک به دستان تو برمی‌گردانم. خداوندا آنها را تغذیه کن، تعلیم بده و حفاظت کن، آنچنانکه مرا تغذیه کردی، تعلیم دادی و حفاظت نمودی.

22:2) سلیمان نتیجه گرفت که انسان از مشقات و رنج‌های خود در زیر آفتاب بهره‌ای نمی‌برد. انسان تقلا می‌کند، تلاش می‌کند، عرق می‌ریزد و کار می‌کند، اما برای چه؟ نیم دقیقه پس از مرگ، چه فرقی می‌کند؟

جدای از مکاشفه، ما باید به پاره‌ای از نتیجه‌گیری‌ها برسیم. ولی از کلام خدا داشته‌ایم که زندگی ما می‌تواند از آن خدا و ابدی باشد. ما می‌دانیم که هر آنچه که برای خدا انجام می‌دهیم پاداش خود را دارد. زحمات ما در خداوند بیهوده نیست (اول قرن‌تینان 58:15).

23:2) برای کسی که تمام امیدهایش در گور خلاصه می‌شود، طبیعی است که روزهایش پر از درد و کار طاقت‌فرسا می‌باشد و شب‌هایش توأم با اضطراب و نگرانی. زندگی برای او یک مصیبت تمام عیار و پر از نگرانی و دردسر می‌باشد.

4:22) این مورد یک فلسفه منطقی از زندگی برای شخصی است که تمامی هستیش در جستجوی یافتن و خوردن و نوشیدن می‌باشد و برای تأمین مایحتاج زندگی‌اش مشقت می‌کشد. هدف گوینده در این آیه اینست که انسان باید لذت را در امور معمول زندگی بیابد، نه اینکه شکم‌پرست و میگسار شود. حتی این مورد هم از جانب خداست که انسان بتواند از رحمت‌های متداول خدا در زندگی یعنی غذاهای خوشمزه، نوشیدنی‌های گوارا و راضی شدن از زحمت و کار صادقانه خود، بهره‌مند شود. انسان قدرت بهره‌وری را از خود ندارد مگر اینکه خدا این قدرت را به او بدهد.

واعظ دیگری به نام پولس رسول دیدگاه سلیمان را تائید می‌کند و می‌گوید اگر مردگان قیام نکنند پس بهترین کار اینست که «بخوریم و بیاشامیم، چون فردا می‌میریم» (اول قرن‌تینان 32:15).

سلیمان توانائی خوردن و لذت بردن را نیز بدان می‌افزاید

که از جانب خداست. بدون خدا ما نمی‌توانیم از بیشتر لذت‌های متداول استفاده کنیم. ما برای غذایی که می‌خوریم متوکل به خدا هستیم، برای اشتھائی که داریم، برای نیروی هضم غذاها، برای دیدن، شنیدن، بوئیدن، سلامتی، پاکی و آنچه را که لازمه یک لذت معمولی است، متوکل به خدا هستیم.

25:2) در آیه 25 سلیمان می‌افزاید که او توانسته است بیشتر از هر کس از این امور بهره‌مند شود. جان. دی. راکفلر درآمدی معادل یک میلیون دلار در هفته داشت، با این وجود پزشکانش غذایی به قیمت حدوداً چند سنت را برای او تجویز کرده بودند. یکی از زندگی‌نامه‌نویسان او می‌گوید که او چنان رژیم غذایی داشت که حتی یک فقیر را دلزده می‌کرد:

*صبحانه او با وزنی کمتر از صد پاوند عبارت بود از یک قاشق نخودفرنگی، یک جرعه قهوه و قطعه کوچکی سریل و یک قاشق تخم‌مرغ و قطعه‌ای نان تست به اندازه یک نخود فرنگی.*

او ثروتمندترین مرد جهان بود ولی نمی‌توانست از لذت غذا خوردن برخوردار شود.

26:2) و سرانجام اینکه گوینده احساس می‌کند که خدا از اصول عمومی زندگی در قالب یک پاداش به حق و تنبیه گناه، استفاده می‌کند. خدا **حکمت و معرفت و خوشی** را به شخصی که از او خوشنود است عطا می‌کند. اما به شخص **خطا کار**، مشقت اندوختن و کار طاقت‌فرسا و اندوختن و انباشتن و مشاهده افتادن ثروتش به دست دیگری را می‌دهد. دیگر چه چیز می‌تواند بیهوده‌تر و دل‌آزارتر از این باشد؟

### **ج) بطالت در حلقه زندگی و مرگ (فصل سوم)**

1:3) سلیمان به عنوان یک شاگرد جویای زندگی و رفتار انسان، ملاحظه می‌کند که برای هر چیزی، **زمان** خاصی مقرر شده است و برای هر اتفاقی نیز زمانی مقرر شده است. این بدین معنی است که خدا هر اقدامی را در کامپیوتر غول‌آسای خود برنامه‌ریزی کرده است.

معنی دیگرش اینست که تاریخ سرشار از نمونه‌های ادواری است و این تکراری همراه با نظمی غیرقابل تغییر است. بنابراین انسان هم محدود است در یک نمونه رفتاری که مقرر شده است با قوانین و یا اصول قطعی و انعطافناپذیر. او برده گذشت زمان و تقویم می‌باشد.

در آیات 1-8 گوینده به بیست و هشت عمل اشاره می‌کند که احتمالاً به قصد نمونه‌پردازی از تمامی دوره حیات می‌باشند. این بیست و هشت عمل یا کردار شاید به خاطر اینکه عدد 28 حاصل ضرب عدد چهار (دنیا) در عدد هفت (تکامل) می‌باشد، ذکر شده‌اند.

این لیست حاوی امور متضادی است. چهارده مورد امور مثبت و چهارده مورد امور منفی است. به همین ترتیب چنین به نظر می‌رسد که یکدیگر را نفی می‌کنند آنچنان که حاصل کار عدد صفر می‌باشد.

2:3) زمانی هست برای ولادت. خود انسان کنترلی بر آن ندارد و حتی والدین هم می‌بایست نه ماه انتظار بکشند تا دوره مشخص شکل‌گیری جنین کامل شود.

همچنین نیز زمانی هست برای موت. دوره متوسط عمر انسان براساس مزمور 10:90 هفتاد سال است، گذشته از آن مرگ یک سرنوشت محتوم برای انسان است.

واقعیت اینست که خدا دوران زندگی ما را بر روی زمین از پیش می‌داند. برای مسیحیان مرگ نه ترس‌آور است و نه فرجام. ما می‌دانیم که جاودانه هستیم و هر چند که مرگ یک امکان است، ولی یک قطعیت نیست. امید متبارک بازگشت مسیح ایماندار را الهام بخشیده است که نگاهش به نجات‌دهنده باشد نه به مرگ.

آنچنان که پیتر پل آن را به روشنی بیان کرده است: «من منتظر مامور کفن و دفن نیستم، بلکه در انتظار کسی هستم که مرا با خود به آسمان می‌برد!»

**وقتی برای غرض نمودن و وقتی برای کندن مغروص -** به نظر می‌رسد که سلیمان با این سخنان یک مرحله کامل کشاورزی را با توجه به فصول سال (پیدایش 22:8) تعریف می‌کند. عدم مراعات فصول کاشت و برداشت موجب خسارت زارع می‌شود.



**3:3) وقتی برای قتل و وقتی برای شفا** - مفسرین کتاب مقدس بحث‌های زیادی را مطرح کرده‌اند مبنی بر اینکه این آیه نمی‌تواند اشاره به قتل باشد، بلکه مراد از این آیه جنگ، اعدام و یا قتل به خاطر دفاع از خود می‌باشد. ولی ما باید به خاطر داشته باشیم که بررسی‌های سلیمان براساس شناخت او در زیر آفتاب می‌باشد. بدون مکاشفه خدائی زندگی از نظر سلیمان یا مسلخ بوده است و یا بیمارستان، یک جبهه جنگ و یا یک مرکز کمک‌های اولیه.

**وقتی برای مزه‌مزه ساختن و وقتی برای بنامودن** - نخست گروه تخریب‌کنندگان ظاهر می‌شوند تا ساختمانهایی را که کهنه شده و قابل استفاده نمی‌باشند، ویران کنند، سپس سازندگان وارد صحنه می‌شوند تا مجموعه‌ای مدرن را بسازند.

**4:3) وقتی برای گریه و وقتی برای خنده** - به نظر می‌رسد زندگی در نوسان است بین اندوه و شادی. گاه نقاب درام را بر چهره می‌کشد و سپس صورت را چون دل‌کان رنگ‌آمیزی می‌کند.

**وقتی برای ماتم و وقتی برای رقص** - کسانی که در مراسم تدفین گریه و شیون می‌کنند، کوتاه زمانی بعد وقتی به جشن عروسی دعوت می‌شوند، می‌رقصند.

**5:3) وقتی برای پراکنده ساختن سنگها و وقتی برای جمع ساختن سنگها** - بهترین مفهوم این آیه اینست که زمانی هست برای پاک‌کردن زمین برای کاشتن بذر (اشعیا 2:5)، سپس انباشتن سنگ‌ها برای ساختن خانه‌ها، دیوارها و یا سایر برنامه‌ها. اگر این سخنان را تشبیهی بیان‌گاریم، آنچنان که بیشتر مفسرین امروز می‌گویند، شاید اشاره به عمل ازدواج باشد، آنچنانکه ترجمه TEV می‌گوید، «زمانی برای هم خوابی و زمانی برای جدا بودن.»

**وقتی برای در آغوش کشیدن و وقتی برای اجتناب از در آغوش کشیدن** - در حوزه احساسات و عواطف اوقاتی هستند برای پیوستن و اوقاتی هستند برای جدا شدن. اوقاتی هستند که محبت خالص است و اوقاتی هستند که محبت خالص نیست.

**6:3) وقتی برای کسب و وقتی برای خسارت** - این عبارت ما را به حوزه کسب و کار با نوسانات موجود در آن می‌برد.

نخست صحبت از زمانی شده که کسب و کار رونق دارد و تجار به کسب خود می‌بالند، اما زمانی هست که بازار دچار نوسان شده و زیان می‌کنند و اندوهگین می‌شوند.

**وقتی برای نگاهداشتن و وقتی برای دور انداختن** - اکثر خانم‌های خانه‌دار مفهوم این سخنان را به خوبی می‌دانند. آنها ماه‌ها و حتی سال‌ها چیزهایی را در انبارها ذخیره می‌کنند، سپس در ایام خانه‌تکانی ذخایر خود را به یک مؤسسه خیریه می‌دهند و یا به سمسار می‌فروشند.

**7:3) وقتی برای دریدن و وقتی برای دوختن** - آیا سلیمان می‌توانسته است به تغییر مداوم مد لباس بیندیشد؟ بعضی از طراحان مشهور مد، مد تازه‌ای ابداع می‌کنند و تمام زنان در دنیا دامن خود را یا چین‌دار یا کوتاه می‌کنند. امروز عالم مد بسیار جذاب است. طراحان مد، طرحی را که امروز داده‌اند، فردا عوض می‌کنند.

**وقتی برای سکوت و وقتی برای گفتن** - وقت سکوت زمانی است که ما غیرمنصفانه انتقاد می‌کنیم، وقتی ما وسوسه می‌شویم از دیگران انتقاد کنیم و یا چیزهایی بگوئیم که واقعی نمی‌باشند. چونکه موسی سخنان گمراه‌کننده بر زبان آورد. از ورود به سرزمین موعود ممنوع شد (اعداد 10:20؛ مزامیر 33:106).

وقت صحبت کردن، زمانی است که اصل و یا علت مهمی مطرح می‌شود. مردخای به استر نصیحت کرد که زمانی می‌آید که لازم است صحبت کند (استر 13:4-14).

او می‌توانست هم‌زبان با دانتی بیفزاید «داغ‌ترین مکان در جهنم برای کسانی که در هنگام وخامت‌های بزرگ اخلاقی، سکوت می‌کنند، ذخیره شده است.»

**8:3) وقتی برای محبت و وقتی برای نفرت** - ما نباید این مورد را در مسیحیت تفسیر کنیم. سلیمان به عنوان یک شخص مسیحی سخن نگفته است، بلکه به عنوان یک شخص دنیائی سخن می‌گوید.

مثل اینست که سلیمان رفتار انسان را در نوسان بین دوره‌هایی از محبت و نفرت می‌دیده است.

**وقتی برای جنگ و وقتی برای صلح** - تاریخ بجز گزارش

خشونت‌ها، جنگ‌های بیهوده، توأم با **صلح** های ناپایدار چیست؟

9:3) سؤالی که در ذهن سلیمان بود، این بود که «**کارکننده را از زحمتی که می‌کشد چه فایده است؟**» برای هر عمل سازنده‌ای، یک عمل مخرب وجود دارد.

چهارده عمل سازنده با چهارده عمل مخرب خنثی می‌شود. بنابراین از بعد ریاضی زندگی عبارتست از چهارده عمل سازنده منهای چهارده عمل مخرب که حاصلش می‌شود صفر. انسان چیزی جز «صفر» در انتهای زندگیش ندارد.

10:3) سلیمان در این آیه به یک تلاش نفسگیر برای تنازع بقا در تمام زمین‌ها، و تمامی فعالیت‌هایی که خدا در اختیار انسان نهاده است تا وقت خود را پر کند، پرداخته است. او فهرست این کارها را در آیات 2 تا 8 ارائه داده است.

11:3) او نتیجه گرفت که خدا **هر چیز را در وقتش نیکو ساخته است** و یا بهتر اینکه بگوئیم فرصت شایسته‌ای برای هر عملی وجود دارد. او در اینجا به زیبایی خلقت خدا به عنوان این حقیقت که هر عملی زمان مقرر خود را دارد زیاد فکر نمی‌کند.

خدا **ابدیت را نیز** در دل انسان نهاد. هر چند انسان در دل زمان زیست می‌کند، ولی میلی به **ابدیت** دارد. هر چند که انسان مفهوم ابدیت را نمی‌تواند بفهمد، ولی به طور غریزی راجع به ابدیت می‌اندیشد و نتیجه گرفته است که در ماورای این زندگی امکان اقیانوس بی‌کرانی از زمان وجود دارد. با این وجود کارها و راه‌های خدا از نظر انسان ناشناخته و مرموز است.

به جز مکاشفه هیچ راهی برای انسان وجود ندارد که بتواند معمای خلقت، مشیت و زوال کائنات را حل کند. علیرغم پیشرفت بزرگ دانش انسان، ما هنوز هم ماجرا را از پشت یک عینک تیره می‌بینیم و غالب اوقات با آه و اندوه اعتراف می‌کنیم «چه شناخت اندکی که از خدا داریم!»

12:3) چونکه زندگی انسان تحت کنترل قوانین انعطافناپذیر خلقت است، و چونکه چنین به نظر می‌رسد تمامی اعمال انسان

او را به نقطه شروع بازمی‌گرداند، سلیمان به این نتیجه رسید که بهترین روش برای انسان اینست که شادمان باشد و تا آنجا که ممکن است از زندگی لذت ببرد.

13:3) منظور سلیمان این نبود که در زندگی باید می‌گساری و عیاشی کند، بلکه منظورش این بود که لذت بردن از خوردن و نوشیدن در امور روزانه به دنبال مفری برای شاد بودن، **بخشش از خداست**. این دیدگاه از نظر مسیحیت، دیدگاهی حقیر است، اما باید همیشه به خاطر داشته باشیم که دیدگاه سلیمان در اینجا کاملاً محدود به امور زمینی است.

14:3) سلیمان به درستی فهمیده بود که فرامین خدا پابرجاست. آنچه که خدا مقرر کرده است واقع خواهد شد و انسان نمی‌تواند آن را تغییر دهد و یا آن را افزایش و یا کاهش دهد. جنگیدن مخلوق بر علیه نظم خالق خود، عملی احمقانه است.

شایسته‌ترین کاری که انسان می‌تواند انجام دهد حرمت نهادن به خدا و تن دادن به حاکمیت اوست.

15:3) وقایع جاری زندگی صرفاً بازتابی از وقایع گذشته است، و چیزی در آینده نخواهد شد جز آنچه که هست. خدا هر چیز را بر مدار تکرار نهاده است، باشد که امور دوباره و دوباره واقع شوند. خدا آنچه را که در قدیم واقع شد امروز بازمی‌گرداند و بدین ترتیب تاریخ تکرار می‌شود. از جمله «آنچه را که گذشته است، خدا می‌طلبد» غالباً به عنوان تأکیدی بر این حقیقت که گناهان گذشته برای بی‌ایمانان می‌باید برای آنان محسوب گردد، استفاده می‌شود. در حالی که این مورد حقیقت دارد، ولی مشکل می‌توان گفت که کانون این بخش باشد. در اینجا ترجیحاً مثل اینست که خدا از وقایع گذشته برای تشکیل حلقه دیگری از تاریخ، استفاده نموده است.

آر. سی. اسپرول این مورد را شفای جاودانه نامیده است. «این ایده می‌گوید که در زمان نامحدود حلقه‌های متناوبی هستند که در این حلقه‌ها همه چیز تکرار می‌شوند. درام زندگی انسانی عبارتست از دوباره نوازی يك قطعه موسیقی.» 16:3) موارد دیگری که سلیمان را رنج می‌داد عبارت بودند

از بی‌انصافی و **ظلم** در مکان‌هایی که می‌بایست انصاف مراعات و ناراستی در حلقه‌های حکومتی محکوم می‌شد.

17:3) این نابرابری‌ها در زندگی سلیمان را بر این باور واداشت که باید **وقتی** باشد که خدا انسان را **داوری** کند و امور نادرست بر روی زمین درست شوند. سلیمان صراحتاً نمی‌گوید که این داوری و اصلاح موکول به زندگی بعد است، بلکه می‌گوید یک نتیجه‌گیری قطعی ناشی از این حقیقت است که بسیاری از جرائم در این جهان بدون مجازات نمی‌مانند. این نتیجه‌گیری بازتاب یک حس متداول در دل‌های مردم عادل است. انصاف و عدالت حکم می‌کند که زمانی برای تسویه حساب باشد و حق به حقدار برسد.

18:3) در آیات آخر فصل سوم، نویسنده به موضوع مرگ می‌پردازد و مرگ را چیزی می‌بیند که عیش انسان را منقض و تمام تلاش‌ها و جاه‌طلبی‌ها و لذت‌های انسان را از بین می‌برد. اگر ما نیز با نور کتاب مقدس روشن نشده بودیم، دیدگاهمان نسبت به مرگ چون سلیمان بود.

توجه داشته باشید که او دیدگاه خود را با این عبارت معرفی می‌کند: **«در دل خود گفتم.»** این دیدگاه موردی بود که خدا به او آشکار نکرده بود بلکه نتیجه‌گیری ذهنی خودش بود. استدلالی بود براساس نگرش در زیر آفتاب. بنابراین این بخش از کتاب جامعه نمی‌تواند اساس کافی برای ایده ما از مرگ و بعد از مرگ باشد. ولی با این وجود دیدگاه او دقیقاً دیدگاه بسیاری از فرقه‌های دروغین است. این فرقه‌های دروغین از مندرجات این بخش از جامعه به عنوان پشتوانه‌ای بر تعلیمات نادرست خود مبنی بر خوابیدن جانها و فنای همیشگی شریران استفاده می‌کنند.

در واقع یک مطالعه دقیق از این بخش نشان خواهد داد که سلیمان بانی و هوادار چنین ایده‌های نادرستی نبوده است. اساساً آنچه که سلیمان می‌گوید اینست که **خدا** انسان را از طریق عمر کوتاهش بر روی زمین می‌آزماید تا به او نشان دهد که تا چه اندازه شکننده و ناپایدار است. درست مثل **به‌ایم**. ولی آیا سلیمان می‌گوید که انسان از حیوان برتر نیست؟

19:3) خیر! نکته اینجاست که انسان نوعی حیوان است ولی از یک نظر مزیتی بر حیوان ندارد. همانطوری که حیوان می‌میرد، انسان هم می‌میرد. **برای همه یک نفس است**، و در هنگام مرگ، این نفس قطع می‌شود. بنابراین زندگی آنچنان که برای مخلوقات پست، پوچ است، برای انسان نیز پوچ می‌باشد.

20:3) پایان همه کس گور است. **همه به یک جا می‌روند** — یعنی همه به **خاک** می‌روند. جایی که از آن آمده‌اند، دوباره به همان جا باز می‌گردند.

البته در اینجا فرض بر اینست که انسان یعنی فقط جسم. اما ما می‌دانیم که چنین نیست. جسم تنها خیمه‌ای است که انسان در آن زندگی می‌کند. اما از سلیمان انتظار نمی‌رود که وضعیت آینده انسان را کاملاً بداند.

21:3) غفلت سلیمان از آنچه که در زمان مرگ واقع می‌شود، از سؤال او آشکار شده است: **«کیست که روح انسان را بداند که به بالا صعود می‌کند یا روح بهایم را که به پایین به سوی زمین نزول می‌نماید؟»** این مورد را نباید یک واقعیت فرضیه‌ای تصور نمود. این یک سؤال انسانی است نه قطعیت خدائی.

ما از عهد جدید فهمیده‌ایم که روح و جان ایمانداران در هنگام مرگ می‌روند تا با مسیح باشند (دوم قرنتیان 5:8؛ فیلیپیان 1:23)؛ و بدن آنها به گور می‌رود (اعمال 2:8) و روح و جان بی‌ایمانان به عالم اسفل خواهد رفت، و بدنهایشان به گور (لوقا 16:22 ب - 23). وقتی که مسیح بیاید بدنهای کسانی که در ایمان مرده‌اند با روح و جان متحد شده و با جلال برخوانند خاست (فیلیپیان 3:20-21؛ اول تسالونیکیان 4:16-17). بدنهای بی‌ایمانان پس از مردن بر خواهند خاست و با روح و جان خواهند پیوست تا در مقابل تخت سفید و عظیم داوری ایستاده و پس از داوری به دریاچه آتش افکنده شوند (مکاشفه 12:20-14).

حیوانات دارای جان اما فاقد روح می‌باشند. در مورد زندگی پس از مرگ حیوانات هیچ گزارشی در کتاب مقدس نیامده است.

22:3) در رابطه با آنچه که سلیمان از مرگ دانسته است و ندانسته است، به این نتیجه‌گیری می‌رسد که بهترین کار برای انسان اینست که از کارهای روزانه خود لذت ببرد. گذشته از آن، این سهم اوست در زندگی. انسان باید در پذیرش آنچه که تغییر نمی‌پذیرد، راضی باشد. ولی گذشته از آن انسان باید از زندگی خود لذت ببرد چونکه هیچ کس نمی‌تواند به او بگوید، پس از اینکه او درگذشت چه واقع خواهد شد.

#### د) بطالت بی‌عدالتی‌های زندگی (فصل چهارم)

1:4) روبرت بارنس<sup>1</sup> گفته است، «بیدادگری‌های انسان نسبت به انسان مصائب فراوانی را به وجود آورده است!» دل‌های حساس در هر عصری از دیدن ظلم انسان بر هم‌نوعان خود، به درد آمده‌اند. این بی‌عدالتی‌ها و ظلم‌ها سلیمان را نیز آزار می‌دادند. او از دیدن **اشکهای مظلومان و زور جفاکندگان**، و قصور مردم در دفاع مظلومان، اندوهگین بود. **زور به طرف جفاکندگان ایشان (مظلومان) بود**، و هیچکس جرأت ایستادگی در برابر آن قدرت‌های ظالم را نداشت.

از این رو، چنین به نظر می‌رسد که «حق برای همیشه بردار و ناحق برای همیشه بر تخت نشسته است.» سلیمان نمی‌توانست ببیند که «در ورای تیرگی‌های ناشناخته، خدا در سایه ایستاده است، و از بالا همه چیز را مشاهده می‌کند.»

2:4) بنابراین سلیمان در عین دلتنگی نتیجه می‌گیرد که **مردگان بهتر از زندگان** می‌باشند. سلیمان در آن لحظه به مفهوم عمیق مرگ توجه نداشت - یعنی وقتی کسی در بی‌ایمانی می‌میرد بسیار شدیدتر از بدترین ظالمان روی زمین با او برخورد می‌شود. برای سلیمان این سؤال مطرح نبود که «آیا بعد از مرگ حیاتی هست؟» بلکه سؤال این بود که «آیا بعد از تولد حیاتی هست؟»

3:4) مکتب بدبینی سلیمان عمق‌های زندگی را می‌کاود و بر این باور است که مردن بهتر از بودن و به دنیا نیامدن

<sup>1</sup> - Robert Burns

بہتر از به دنیا آمدن است. کسانی که به دنیا نیامده اند هرگز تحت ظلم ظالمان **در زیر آفتاب** قرار نگرفته اند. آنها هرگز مجبور نبوده اند این وقایع ترسناک را که زندگی نامیده می‌شود، تحمل کنند.

4:4) مورد دیگری که سلیمان را می‌آزرد این بود که اعمال و مهارت‌های آدمی حسادت **همسایه اش** را برمی‌انگیزد. او می‌دید که چرخ زندگی تنها با روح رقابت به جلو رانده می‌شود. اشتیاق داشتن لباس بہتر و خانه شیکتر... پرداختن به چنین رقابت‌هایی شایسته انسانی که مخلوق و به شباہت خدا بود، نبودند.

وقتی که میکل آنژ و رافائل با هم مشورت کردند که از مهارت خود برای تزئین واتیکان استفاده کنند، یک حس عمیق رقابت در میانشان به وجود آمد. هر چند که آنها در تزئین واتیکان وظایف متفاوتی داشتند، سرانجام آنقدر نسبت به هم رقابت کردند که حتی با یکدیگر هم صحبت نمی‌کردند. عده‌ای در پنهان کردن حس حسادتشان در مقایسه با این نوابغ، مهارت نشان می‌دهند، ولی چنین دیدگاه رقابتی در ماوراء بیشتر کارهای معاصر کمین کرده است.

یک آدم بدبین امروزی نوشته است: «من هر آنچه را که زندگی عرضه کرده است، آزموده‌ام، ولی آنچه که دیدم این بود که عده‌ای در این طرف ایستاده و در یک تلاش بی‌هوده و مستمر می‌خواهند عده‌ای را که در مقابلشان ایستاده‌اند از دور خارج کنند.»

4:5) نقطه مقابل شخص حسود، آدم **کاهل** است. آدم کاهل نادان و احمق و تنبل است. او **دستهای خود را برهم** می‌نهد و با همان مقدار غذایی که می‌تواند بدون زحمت به دست آورد، زندگی می‌کند. شاید او از همسایه حسود و بی‌رحم و آزمند خود، داناتر باشد.

4:6) احساس شخص کاهل، آنگاه که می‌بیند اطرافیانش به سختی کار می‌کنند و با هم رقابت می‌کنند اینست که: **یک کف پر از راحت از دو کف پر از مشقت و در پی باد زحمت کشیدن، بہتر است.**



و یا آنطوری که اچ. سی. لئوپولد<sup>1</sup> تفسیر می‌کند «دارائی اندک من بر دارائی فراوانی که با رنج و زحمت به دست آمده است، ترجیح دارد.»

7:4 و 8) نوع دیگری از حماقت بود که اندیشه سلیمان را فراگرفته بود، و آن حماقت کسی است که تنها است، ولی با اینکه تنها است، کار می‌کند و ثروت می‌اندوزد. او نه **پسری** دارد و نه **برادری** و نه فامیل نزدیکی. ثروت و پول او بیشتر از آنچه هست که نیاز دارد، با این وجود هر روزه به سختی کار می‌کند و خود را از تمام لذت‌های زندگی محروم می‌کند و هیچگاه از خود نمی‌پرسد **برای که زحمت کشیده، جان خود را از نیکوئی محروم سازم؟** چارلز بریج<sup>2</sup> در تفسیرش می‌نویسد: «آدم خسیس - که چقدر هم این نام برازنده اوست - برده ورشکسته پول است. او زحمت می‌کشد، جان می‌کند، و فرسوده می‌شود. نام او خسیس است و به خاطر خساست خود، بیچاره است، و سلیمان وقتی به زندگی او می‌اندیشد، می‌بیند چقدر پوچ و ورشکسته است!»

9:4) در انزوا بودن شخص خسیس فکر سلیمان را متوجه همراهی با دیگران می‌نماید و برای اثبات ایده خود از چهار تصویر استفاده می‌کند: قبل از هر چیز **دو** کارگر از **یک** کارگر بهتر است، چونکه **دو** کارگر با همکاری یکدیگر محصول بیشتری می‌توانند تولید کنند.

10:4) همچنین اگر اتفاقی در حین کارکردن بیفتد، یکی می‌تواند **رفیق خود** را کمک کند، اما وای به حال کسی که تنها است و از پلکان سقوط می‌کند! هیچ کس اطراف او نیست تا تقاضای کمک کند!

11:4) **دو** نفر در بستر در یک شب سرد بهتر از **یک** نفر است چون می‌توانند یکدیگر را **گرم** نگه دارند. به هر حال لذت‌ها و منافع هست از آن صمیمیت که برای کسی که تنها زندگی می‌کند، قابل فهم نیست.

12:4) تصویر سوم در مورد دفاع در هنگام حمله است. **یک**

<sup>1</sup> - H. C. Leupold

<sup>2</sup> - Charles Bridges

دزد غالباً بر شخص مال باخته غالب می‌آید، ولی دو نفر معمولاً می‌توانند در مقابل شخص متجاوز، استقامت کنند. و در آخر ریسمانی که با سه لا ساخته شده باشد محکم‌تر از ریسمانی که فقط با یک یا دو لا ساخته شده است. در واقع یک طناب سه لا سه برابر یک طناب یک لا محکم‌تر است.

16\_13:4) نادانی‌ها و بطالت‌های زندگی محدود به طبقه عادی نیست، این عوام حتی در بارگاه پادشاهان نیز وجود دارند. سلیمان از پادشاهی سخن می‌گوید که از زندان برخاسته و بر فقر غالب می‌آید و به پادشاهی می‌رسد. او برتر از پادشاهی پیر است که به مشورت مشیرانش گوش نمی‌دهد. بهتر این می‌بود که یک مرد جوان اما تعلیم‌پذیر، حتی اگر فقیر هم بود، به جایش می‌نشست.

سلیمان در مورد تمامی زندگان فکر می‌کند که مطیع پادشاه هستند و همچنین در مورد مرد جوانی که شخص دوم مملکت است - و در واقع وارث اوست. ملت تحت حکومت او از حاکم پیر خسته شده‌اند و خواهان تغییر در اوضاع و حاکمیت بهتری هستند، اما اعقاب ایشان (نسل بعد) به او رغبت ندارند. این دمدی مزاجی و تنوع‌طلبی سلیمان را به این فکر وامی‌دارد که حتی بزرگترین افتخارات دنیا نیز بطالت و در پی باد دویدن است.

#### ه) بطالت دین و سیاست (9-1:5)

انسان ذاتاً مذهبی است ولی مذهبی بودن الزاماً به معنی خوب بودن نیست، و حتی امکان دارد بد هم باشد. افراط در مذهبی بودن ممکن است نیاز به نجات را به عنوان هدیه‌ای رایگان از ناحیه فیض خدا برای انسان کمرنگ سازد. علاوه بر آن مذهب انسان می‌تواند صرفاً تظاهراتی خارجی بدون واقعیت درونی باشد. پوچی و بطالت همانطوری که در سایر حوزه‌های زندگی اثرگذار است ممکن است در زندگی مذهبی انسان نیز رسوخ کند و یا حتی اثرات مخربتری بجا بگذارد. بنابراین سلیمان در فصل پنجم کتاب جامعه اندرزهایی در رابطه با مواجهه با خالق و تشریفات‌گرایی و تظاهرات ظاهری ارائه می‌دهد.

1:5) اول، او به مردم اندرز می‌دهد وقتی به خانه خدا

میروند مواظب گامهای خود باشند در حالی که ممکن است اشاره او به طور کلی حفظ حرمت خانه خدا باشد، ولی در اینجا اشاره به آمادگی برای شنیدن دارد و نه گفتن. ورد های بیهوده قربانی های احمقان است، عملی که مردم بی فکر بدون اینکه بدانند **بد** است، انجام می دهند.

2:5) عبادت کننده میبایست از گستاخی در عبادت، وعده ها، نذر ها به **خدا**، اجتناب کند. محضر خدای قادر مطلق جایگاهی برای سخنان عجولانه نیست. این واقعیت که خداوند به همان اندازه که **آسمان** از **زمین** فاصله دارد، فوق از انسان قرار دارد، میبایست به انسان بیاموزد وقتی به حضورش می رود زبان خود را کنترل کند.

3:5) همانطوری که فعالیت بیش از حد موجب خواب آشفته می شود، سخن بسیار گفتن موجب می شود که انسان احمقانه سخن گوید و این مورد حتی در دعا و پرستش هم صادق است. سلیمان در آیه سوم بر آن نیست که ریشه های علمی خواب و رؤیا را بیان کند، اشاره او صرفاً ارتباطی است که بین سر و صداهای روزانه با خواب آشفته، وجود دارد.

4:5) در رابطه با **نذر** برای خدا، صداقت انسان ایجاب می کند که نذر ها بلافاصله ادا شوند. خدا برای کسی که ابلهانه و با تعجیل نذر می کند، اما نذر خود را ادا نمی کند، کاری انجام نمی دهد. بنابراین اندرز سلیمان اینست که «**پس به آنچه نذر کردی وفا نما.**»

5:5) اگر نمی توانی نذر خود را ادا کنی، پس بهتر است که **نذر نکنی.**

سلیمان چه خوب گرایش انسان را به معامله با خدا در هنگام تنگی و ناامیدی می دانست: «خداوندا اگر مرا از این شرایط نجات دهی، برای همیشه تو را خدمت خواهم کرد.» ولی وقتی انسان از شرایط بد نجات می یابد، به سرعت قول خود را به خدا فراموش می کند.

حتی در اوج نشاط روحانی، چه آسان است نذر نمودن برای اختصاص یافتن به خدا، تجرد، ترک ثروت و سایر امور... خدا هرگز چنین نذر هایی را توسط مردمش تجویز نکرده است. در بسیاری حالات از جمله در موضوع تجرد، بهتر این بود که

در اصل چنین نذری صورت نمی‌گرفت، ولی وقتی که صورت گرفت، می‌بایست ادا شود. قطعاً عهد ازدواج در آسمان تصویب شده و شکستن آن مستلزم بهای سنگینی است.

آن دسته از نذرهایی هم که انسان قبل از ایمان آوردنش نموده است، می‌بایست در صورتی که عصیانی بر علیه کلام خدا نباشند، ادا شوند.

6:5) بنابراین قانون اصلی اینست که **مگذار دهانت با** ابراز نذرهایی که وفا نمی‌شوند، تو را به **خطا** هدایت کند و در **حضور فرشته خدا** با گفتن اینکه اشتهاً نذر کرده‌ای و واقعاً منظورت اینگونه نبوده است، بهانه متراش و تصور مکن که گذرانیدن قربانی به حضور خداوند کفاره‌ای برای نقض عهدها و نذرهایت می‌شود.

عبارت **فرشته خدا** شاید اشاره به کاهن باشد، چون کسی که عهد خود را وفا نمی‌کرد در پیش کاهن به گناه خود اقرار می‌نمود (ر.ک لاویان 5:4-6). ولی این مورد پیش فرضی است از شناخت شریعت موسی، از آنجا که سلیمان در اینجا خارج از امور دینی صحبت می‌کند. بنابراین شاید بهتر این باشد که ما او را به مفهوم هرکس دیگری بیان‌گاریم که به عنوان نماینده خدا خدمت می‌کند.

عقیده بنیانی اینست که خدا شدیداً از عدم صداقت در گفتار ناراضی است، پس چرا باید چیزهایی بر زبان آورد که خدا را خشمگین می‌سازند؟ ارتکاب چنین گناهی قطعاً موجب خواهد شد که خدا آنچه را که می‌خواهید انجام دهید **باطل** سازد.

7:5) همانطوری که غیر واقعیت‌ها در **کثرت خوابها**، می‌باشد، **کثرت سخنان نیز باطل** و ویرانگر است. پس سلیمان می‌گوید کاری که باید انجام دهیم اینست که از **خدا** بترسیم. به هر حال منظورش توکل توأم با محبت به یهوه نیست، بلکه ترس از اینکه مبادا موجب ناخشنودی خدای قادر مطلق شویم. جی کمپبل مورگان چنین می‌گوید که این ترس، ترس غلام است نسبت به آقای نه ترس پسر از پدر. اگر ما این را نمی‌دانستیم سلیمان را شخصی با بصیرت روحانی شگرفی تصور می‌کردیم.

8:5) سپس سلیمان به موضوع **ظلم بر فقیران و برکندن اذناف** می‌پردازد و به ما اندرز می‌دهد چنانچه شرارت‌هایی در **کشور** می‌بینیم، ناامید نشویم. گذشته از آن یک سلسله فرامین در حکومت هست و کسانی که در مقامات بالا قرار دارند زیردستان خود را تحت نظر دارند. ولی واقعاً اینطور است؟ در اکثر اوقات روش‌های نظارتی کارساز نمی‌باشند و تمامی سطوح اداری در رشوه‌ها و اختلاس‌ها سهیم می‌باشند.

تنها تسلی مردم عادل اینست که می‌دانند خدا بالاتر از تمامی قدرت‌هاست و او روزی را می‌بیند که همه این بی‌عدالتی‌ها، مرتفع خواهند شد. در اینکه اشاره سلیمان به این مورد باشد، جای شک باقی است.

9:5) آیه نهم یکی از مبهم‌ترین آیات در کتاب جامعه است. علتش اینست که اصل عبری‌اش نامفهوم است و این را می‌توان از ترجمه‌های گوناگون آن فهمید:

ترجمه JND می‌گوید: هر چه که زمین نافع‌تر باشد، پادشاه هم وابسته به مزرعه است.

ترجمه NASB می‌گوید: گذشته از آن، پادشاهی که مزرعه دارد از زمینش منفعت می‌برد.

ترجمه TEV می‌گوید: حتی پادشاه هم متکی به برداشت خرمن است.

ترجمه NKJV می‌گوید: هر چه بیشتر منفعت زمین به همه کس برسد، حتی مزرعه هم پادشاه را خدمت می‌کند.

عقیده کلی بر اینست که چنین به نظر می‌رسد که حتی بالاترین مقام مملکت متکی به محصولات کشاورزی و در نتیجه مشیت خدا است. همه چیز موكول به خدا است.

### (و) **بطالت ثروت‌های بادآورده (10:5 تا 12:6)**

10:5) کسانی که پول پرست هستند هرگز **سیر** نمی‌شوند و همیشه بیشتر می‌خواهند. ثروت موجب رضایت نمی‌شود. منافع تجارت، سود سهام و سایر منابع درآمدی اشتهای را برای هرچه بیشتر داشتن برمی‌انگیزند و البته همه **بطالت** است.

11:5) وقتی که دارائی انسان **زیاده** شود. چنین به نظر

می‌رسد که ارتباطی هست بین افزونی مال و افزایش کسانی که از ثروت او برخوردار می‌شوند، خواه مشاوران مالیاتی، حسابداران، وکیلان و اهل خانه او.

انسان می‌تواند فقط یک دست لباس داشته باشد، فقط می‌تواند به اندازه‌ای که لازم است در روز غذا بخورد. بنابراین منفعت اصلی ثروت او در دفاتر بانکی، سهام‌ها و انبارها است، بدین ترتیب می‌تواند همزمان با سایر مال پرستان بگوید «ای جان اموال فراوان اندوخته شده به جهت چندین سال داری، الحال بیارام و به اکل و شرب و شادی بپرداز» (لوقا 12:12).

12:5) وقتی که موقع خواب فرامی‌رسد، شخص رنجبر از خوابش لذت می‌برد. هر چند که او غذای کافی نداشته است می‌تواند به آسودگی و بدون دغدغه بخوابد. ولی مرد **دولتمند**، خواب آشفته‌ای دارد و تمامی شب نگران نوسان بازار است، نگران دزدان است، نگران اثاثیه گرانبه‌های خودش است و بدین ترتیب قرص ضد ترش معده را می‌بلعد تا آرامش داشته باشد و بتواند آسوده بخوابد.

13:5) سلیمان مشاهده می‌کند که انباشتن ثروت عواقب وخیمی در پی دارد. در اینجا مردی را می‌بینیم که ثروت زیادی دارد، ولی به جای اینکه از ثروتش برای اهداف سازنده استفاده کند، آنها را ذخیره می‌کند.

14:5) ولی ناگهان اتفاقی می‌افتد، اتفاقی نظیر سقوط بازار سهام، و تمامی سرمایه‌اش را از دست می‌دهد. حتی گرچه این شخص **پسری** داشته است، ولی دیگر چیزی ندارد که برای پسرش بگذارد.

15:5) او آنچنان که با دست خالی از **رحم مادرش** آمد، اینک نیز با دست خالی این جهان را ترک می‌کند. علیرغم تمام پولهایی که اندوخته بود و می‌توانست بپندوزد، اما در فقر می‌میرد.

سیسیل رودس<sup>1</sup> سالها به دنبال کشف منابع طبیعی در جنوب آفریقا بود. وقتی که در بستر مرگ بود با پشیمانی تمام

<sup>1</sup> - Cecil Rhodes

فریاد برآورد:

من ثروت بیشماری در آفریقا پیدا کردم. الماس، طلا و معادن بسیار، اما اینک باید همه را جا بگذارم. هیچکدام از آنها را نمی‌توانم با خودم ببرم. من به دنبال خزائن جاودانی نبودم، بنابراین عملاً هیچ چیزی ندارم.

16:5 سلیمان می‌گوید که چنین روشی **بلای سخت** و مصیبتی دردناک است. آن شخص می‌توانست پول خود را برای منافع پایدار بکار ببرد ولی او به جای این کار همانطور که لخت به دنیا آمد، لخت هم رفت. بدون اینکه نتیجه تمام زحماتش را دیده باشد. بدین ترتیب او **در پی باد زحمت کشیده** بود.

17:5 مصیبت افزوده دیگری برای این شخص اینست که روزهای پایانی زندگیش توأم با **حزن**، اندوه، نگرانی، بيماری و خشم، می‌باشد.

البته این مسئله قطعی است که هر کسی که می‌میرد، هر چه را که دارد بجا می‌گذارد. ولی در اینجا به نظر می‌رسد که مقصود گوینده شخص احمقی است که پول خود را می‌اندوزد، در حالی که می‌تواند آن پول را در راه اهداف سودمند خرج کند، ولی از دستش می‌دهد و چیزی در اختیار ندارد که نشان‌دهنده تمامی زحماتش در طول زندگی باشد.

18:5 بنابراین بهترین روش اینست که انسان از اعمال متداول روزانه‌اش بهره‌مند شود - بخورد، بنوشد و کار کند. آنگاه است که دیگر مهم نیست چه اتفاقی می‌افتد و هیچ چیز نمی‌تواند انسان را از لذتی که به دست آورده است باز دارد. زندگی در حد اعلايش بسیار کوتاه است، بنابراین وقتی می‌توان از آن لذت برد، چرا نباید چنین نمود؟

19:5 سلیمان می‌اندیشد که وقتی خدا به انسان **دولت و اموال** می‌دهد، همزمان به او توانایی لذت بردن از ثروتش و قانع بودن به سهم خود در زندگی و لذت‌بردن از کارش را به او می‌بخشد. عواقب چنین کنشی مخصوصاً **بخشش خدا**، و یا به عبارت دیگر «امور واقعی» نامیده می‌شد.

20:5 چنین شخصی به کوتاهی عمر و یا مصیبت‌ها و نابرابری‌ها نمی‌اندیشد، چونکه خدا فکر او را با شادی

شرایط موجودش، پر ساخته است.

1:6 و 2) یک طنز خشن در زندگی وجود دارد که بار بزرگی بر انسان نهاده است و آن برمی‌گردد به کسی که خدا به او دولت و اموال و عزت و هر چیز دیگر که دلش بخواهد داده باشد، ولی بدبختانه خدا به او ظرفیت لذت بردن از ثروتش به او نداده باشد. مرگ زودرس این شخص را از لذت بردن از ثروتش باز می‌دارد و همه ثروتش به بیگانگان می‌رسد، چون حتی یک پسر و فامیل نزدیکی ندارد. این جریان قطعاً زندگی را چون یک حساب خالی و یا یک بیماری بدخیم می‌نمایاند.

3:6) حتی اگر کسی فامیل فراوان و عمری پر ثمر و طولانی داشته باشد، تمام این نعمات و رحمت‌ها چنانچه نتواند از آن برخوردار شود، و یا کسی را نداشته باشد که جنازه اش را دفن کند، بی‌معنی است. در واقع یک طفل سقط شده از او بهتر است.

4:6) چونکه این شخص در بطالت زاده شد و در گمنامی رفت. نام او چون کسی که هرگز زاده نشده و هرگز نبوده است، در یادی نخواهد ماند.

5:6) حتی گرچه طفل سقط شده آفتاب را نمی‌بیند و چیزی نمی‌داند، با این وجود از آرامش بیشتری نسبت به شخص خسیس برخوردار است. او هرگز کجی‌های دیوانه‌کننده زندگی را تجربه نمی‌کند.

6:6) اگر شخص خسیس حتی هزار سال، بلکه دوچندان زندگی کند، چه نفعی به حالش دارد اگر قادر به لذت بردن از زیبایی‌های زندگی نباشد؟ و سرنوشت او چون سرنوشت طفلی است که متولد نشده، به گور می‌رود.

7:6) دلیل اصلی انسان برای کارکردن تهیه غذا برای خود و خانواده اش می‌باشد، ولی عجیب اینست که سیر نمی‌شود. هر چه که بیشتر در می‌آورد، بیشتر می‌خواهد خریداری کند. رضایت و آسایش چون خرما بر نخیل است و دستش به آن نمی‌رسد.

8:6) بنابراین مرد حکیم در این ابهام بیهوده، مزیتی بر شخص احمق ندارد، وقتی که شخص فقیر می‌داند چگونه بهتر از دیگران با زندگی روبرو شود.



9:6) راضی بودن به آنچه که مقدور شده است بسی بهتر است از آرزوی چیزهای بیشتری داشتن. این حرص همیشگی برای هر چه بیشتر داشتن چون **در پی باد زحمت کشیدن**، احمقانه است. آنچنانکه لئوپولد گفته است کار او «مانند حریصانه دویدن از سوئی به سوئی برای یافتن آرامش واقعی است.»

10:6 و 11) **هر چه که بوده است**، اعم از فقیر یا غنی، دانا یا احمق، پیر یا جوان، نام او را **آدم** نهاده‌اند. کلمه Man (آدم) در اینجا اشاره به کلمه عبری Adam است و به معنی «گل سرخ» می‌باشد. گل سرخ چگونه می‌تواند با خالقش بحث و مجادله کند.

12:6) حقیقت ساده اینست که براساس آنچه که گوینده می‌گوید هیچکس در این **مدت ایام حیات باطل** نمی‌داند چه چیزی برایش بهتر است و هیچکس نمی‌داند بعد از رفتنش چه چیزی بر روی زمین واقع می‌شود.

### III- اندرزی برای زیستن در زیر آفتاب (7:1 تا

8:12)

#### الف) خوب و خوبتر در زیر آفتاب (فصل هفتم)

1:7) اشاره تلخ پایان فصل ششم این بود که انسان در زیر آفتاب نمی‌تواند بفهمد که چه چیز برایش بهتر است، اما عقیده سلیمان براینست که بعضی چیزها خوب هستند و بعضی چیزها خوبتر. و این موضوع فصل هفتم است. در واقع کلمات خوب و خوبتر در این فصل بیشتر از هر بخش دیگری در عهد عتیق تکرار شده‌اند.

اول، **نیک نامی از روغن معطر بهتر است**. یک نام نیکو البته نشان‌دهنده یک شخصیت خوب است. **روغن معطر** اشاره به چیزی است که گرانبها و معطر است. تصور بر اینست که گران‌ترین عطرها هیچگاه نمی‌تواند جایگاه یک زندگی پرافتخار را بگیرد.

گوینده می‌گوید **روز ممات از روز ولادت بهتر است**. این یکی از اظهارات سلیمان است که ما را به فکر وامی‌دارد. آیا منظور گوینده از این سخن یک حقیقت کلی است، و یا اینکه اشاره او فقط شخصی با **نام نیک** بوده است؟ وقتی این مورد

را به یک ایماندار واقعی اطلاق کنیم، گفته او کاملاً حقیقت دارد. ولی قطعاً در مورد کسی که اعتراف به گناه نکرده و در گناهانش می‌میرد و آمرزیده نشده است، مصداق پیدا نمی‌کند.

2:7) سپس سلیمان می‌گوید که رفتن به مراسم کفن و دفن بهتر است از رفتن به میهمانی و پرکردن شکم. **مرگ آخرت همه مردمان است** و وقتی ما با مرگ روبرو می‌شویم، کوتاه می‌آئیم و ناچار می‌شویم به رحلت خود بیندیشیم.

هر انسان اندیشمندی مرگ را باید به عنوان یک حقیقت بپذیرد و فلسفه‌ای را در زندگی اختیار کند تا بتواند او را در مقابله با این فرجام اجتناب ناپذیر، مخیر کند. انجیل از نجات‌دهنده‌ای سخن می‌گوید که با مرگ خودش آن کس را که صاحب قدرت موت بود، نابود می‌کند و او کسی نیست جز شیطان و این نجات‌دهنده کسی است که تمامی کسانی را که از ترس مرگ تمامی عمر خود را در بند بودند، رها می‌سازد (عبرانیان 2:14 و 15).

3:7) مورد «بتر» دیگری اینست که **حزن از خنده بهتر است**. گوینده متقاعد شده است که جدی بودن از سبک سری بهتر است. جدی بودن فکر را برای درگیر شدن با موضوعات بزرگ زندگی صیقل می‌دهد، در حالی که سبک‌سری موجب اتلاف وقت می‌شود و مردم را از مواجه‌شدن با امور مهم باز می‌دارد.

من یک مایل با شادی قدم زدم؛  
او در طول راه آواز می‌خواند،  
ولی چیزی به من نیاموخت  
از آنچه که گفته بود.  
من یک مایل با اندوه قدم زدم،  
و او کلامی بر زبان نیاورد؛  
اما آنچه که از او آموختم  
آنگاه بود که در اندوه قدم می‌زدم

روبرت براونینگ هامیلتون<sup>1</sup>

زیرا که از غمگینی صورت دل اصلاح می‌شود. این یکی از پارادوکس‌های زندگی است که شادی می‌تواند همراه با اندوه باشد. حتی فلاسفه خداناس، ارزش درمانی برای رنج و

<sup>1</sup> - Robert Browning Hamilton

اندوه قائل می‌باشند. ولی آنچه که برای بی‌ایمانان یک حقیقت معتدل است، برای فرزند خدا پرشکوه‌تر است. مفهوم رنج‌ها و اندوه‌ها در اینجا رشد فیض در زندگی اوست. رنج‌ها و اندوه‌ها حس ستایش رنج‌های مسیح را در او برمی‌انگیزد. رنج‌ها و اندوه‌ها او را قادر می‌سازند تا دیگران را که رنج‌های مشابه او را تجربه می‌کنند، تسلی دهد و دیگر اینکه رنج و اندوه‌ها الزامی برای جلال آینده می‌باشند (رومیان 17:8).

اندیشه شخص حکیم تأمین‌کننده وقار و آرامش در هنگامه مرگ است. او می‌تواند با فشار و اندوه کنار بیاید چونکه ریشه او عمیق است. **احمقان** قادر به رویارویی با شرایط وخیم نیستند. آنها می‌کوشند صدای زندگی را در قهقهه خنده و شادی، خفه کنند. آنها از رفتن به بیمارستان‌ها و مراسم کفن و دفن می‌ترسند چونکه ریشه‌هایشان پوچ است، برای رویارویی با فشارهای زندگی مجهز نشده‌اند.

5:7 چیز دیگری هست که «بهتر» است و آن اینست که **شنیدن عتاب حکیمان بهتر است از شنیدن سرود احمقان**. انتقادهای سازنده، بناکننده، اصلاح‌کننده و اخطاردهنده می‌باشند. تحسین تو خالی احمقان، ارزشی ماندنی ندارند.

6:7 **خنده احمقان مثل صدای خارها در زیر دیگ است** که پر زرق و برق و پرسر و صدا ولی بدون هیچ فایده‌ای در هنگام سوختن ممکن است سر و صدا کنند و این سر و صداها هیچ اثری ندارند و چون حباب می‌باشند که لحظه‌ای بعد می‌ترکند. 7:7 حتی یک **مرد حکیم** هنگامی که تقلب و ظلم می‌کند، احمقانه عمل می‌کند. او عقل و حس تعادل و پایداری خود را از دست می‌دهد. و تمام کسانی که به امر ارتشا و اختلاس مشغولند دل و فکر خود را تباه می‌سازند. وقتی که در پذیرش رشوه سکوت می‌کنند قدرت داوری منصفانه را از دست می‌دهند.

8:7 از نظر سلیمان **انتهای امر از ابتدایش بهتر است**. شاید او به موانع بزرگی که در ابتدای یک برنامه می‌بایست از سر راه برداشته شوند و زحمت فراوان برای نظم بخشیدن به امور و سپس با مقایسه شروع کار که توأم با رنج و

زحمت و تقلا بوده، با پایان کار که انسان نتیجه اعمال و زحمات خود را درو می‌کند، می‌اندیشیده است که پایان یک کار از آغازش بهتر است.

ولی چنین برداشتی و چنین دیدگاهی در همه موارد مصداق ندارد. پایان کارهای درست از آغازش بهتر است، اما پایان گناه از آغازش بدتر است. روزهای آخر زندگی ایوب بهتر از روزهای اولش بود (ایوب 12:42)، اما پایان شریران بسیار هولناک است (عبرانیان 31:10).

گوینده در بیان اینکه **دل حلیم از دل مغرور نیکوتر** است، کاملاً درست می‌گوید. حلم و بردباری یکی از خصلت‌های جذاب و نیکوست، در حالی که کبر و غرور منشاء گناه است. حلم و بردباری شاخصه انسانی است که مورد تائید خداست (رومیان 4:5)، در حالی که کبر و غرور انسان را تباه می‌کند (امثال 18:16).

9:7) سپس سلیمان در مورد خطر از کوره در رفتن به ما اخطار می‌دهد. کسی که نتواند خود را کنترل کند، نشانه‌ای از شرارت ذاتی اوست. اندیشمندی گفته است که شما می‌توانید ظرفیت انسان را با توجه به میزان آنچه که او را از کوره بدر می‌برد، اندازه‌گیری کنید. اگر ما خشم و غضب و نفرت را در خود پرورش دهیم، در واقع **حماقت** خود را نشان می‌دهیم. انسانهای آگاه زندگی خود را با چنان اعمال بیهوده‌ای، تلف نمی‌کنند.

10:7) یک عمل نابخردانه دیگر زیستن در گذشته‌ها است. وقتی ما دائماً به «ایام خوش قدیم» می‌آویزیم و آرزوی بازگشت آن روزها را، با این اندیشه که خیلی بهتر از امروز بودند، می‌نمائیم، در دنیای خیالی زندگی می‌کنیم. بهتر این است که با شرایط موجود آنچنان که هستند روبرو شویم و علیرغم تمام شرایط موجود، پیروزمندان زندگی کنیم و به جای اینکه همیشه بر تاریکی لعنت و نفرین کنیم، بهتر اینست که شمعی روشن کنیم.

11:7) برداشت سلیمان از **حکمت و میراث** را می‌توان به چندین طریق تفسیر نمود. اول اینکه، حکمت چون میراث نیکوست (NASB, NKJV)؛ حکمت موجب می‌شود که وارث سهم الارث خود

را با دقت مدیریت کند، حکمت مانند میراث نیکوست (JND)؛ اگر کسی بخواهد فقط از یک نوع میراث برخوردار شود، حکمت بهترین گزینه است. سوم، حکمت به همان اندازه نیکوست که میراث؛ چون حکمت هم منبع ثروت است.

همچنین حکمت برای کسانی که **آفتاب** را می‌بینند، یعنی کسانی که بر روی زمین زندگی می‌کنند نیکوست. دلیل آن هم در آیه 12 آمده است.

12:7) **حکمت مانند نقره** (پول) است، و چون پول امنیت و آسایش را عرضه می‌دارد. انسان با پول می‌تواند خود را در مقابل عوامل مادی حفاظت کند، در حالی که **حکمت** محافظی معنوی در مقابل صدمات روحانی است، اینست علت برتری حکمت بر پول، چون حکمت حافظ زندگی است و نه فقط امور مادی. وقتی ما به یاد آوریم که مسیح حکمت خداست و کسانی که او را یافته‌اند، زندگی را یافته‌اند، آنگاه برتری بی‌نهایت حکمت بر ثروت، آشکار می‌شود. پولس رسول می‌فرماید: «در وی (مسیح) تمامی خزاین حکمت و علم مخفی است» (کولسیان 3:2).

13:7) یکی از کارهایی که شخص دانا انجام می‌دهد در نظر گرفتن حاکمیت خدا بر همه امور است. اگر خدا چیزی را کج **ساخته است** چه کسی می‌تواند آن را **راست نماید**؟ به کلامی دیگر چه کسی می‌تواند موفق به نقض اراده خدا شود؟ فرامین خدا تغییرناپذیر است.

14:7) خداوند در نظم زندگی ما دوره‌های موفقیت و دوره‌های ناکامی را مقرر فرموده است. آنگاه که ایام **سعادت‌مندی** می‌رسد ما باید شادمان باشیم و از آن فرصت‌ها لذت ببریم. اما در **روز شقاوت** (سختی) ما باید بفهمیم که خدا هم خوبی را فرستاده است و هم بدی را، هم شادمانی را فرستاده است و هم مشکلات را و این هر دو رحمت‌های خداوند می‌باشند. و شاید تعلیم دیگر این آیه این باشد که خدا خوبی و بدی را درهم آمیخته است تا مردم نتوانند در او کاستی ببینند. در هر دو حالت برداشته‌های فوق، از سنخ برداشته‌های زیر آفتاب است.

15:7) وقتی ما یک پارادوکس غیرمنتظره را می‌بینیم. نهایت

تعجب خود را با این جمله بیان می‌کنیم که «**این را دیدم**» و بدان شهادت می‌دهیم. شاید منظور سلیمان هم در این آیه بیان این تعجب باشد. او در طول زندگی خود انواع تضادها را دیده بود. او دیده بود که مرد **عادل** در جوانی می‌میرد و مرد **شریر** عمر طولانی دارد.

16:7) از آنجا که گوینده نتوانسته است از یک سو ارتباطی بین عدالت و برکت و از سوی دیگر بین گناه و مجازات، پیدا کند، بنابراین می‌گوید که بهترین روش اینست که از افراط نمودن دوری نمود. این نتیجه‌گیری پوچ و غیر کتاب مقدسی را «قانون اعتدال طلائی» می‌نامند.

در اجتناب از افراط نمودن در عدالت و حکمت ممکن است انسان بتواند خود را از هلاکت برهاند! این ایده البته واقعیت ندارد. استاندارد خدا برای مردمش اینست که آنها نباید گناه کنند (اول یوحنا 1:2).

17:7) خطر دیگر در دیدگاه سلیمان افراط در شرارت است. شخص بی‌پروا ممکن است **پیش از اینکه اجلس** فرا برسد بمیرد. گوینده معتقد است برای زنده بودن بهترین روش، میانه‌روی است.

واضح است که این استدلال‌های انسانی می‌باشند و نه مکاشفات خدائی. خدا نمی‌تواند از گناه چشم‌پوشد. استاندارد خدا همیشه کامل است.

18:7) براساس نظر گوینده بهترین روش اینست که به این **حقیقت متمسک شوی** که سرنوشت نهائی یک شخص بسیار عادل – به شخص بسیار شریر فعلاً کاری نداریم – اینست که در صورتی که از **خدا بترسد** (میانه‌رو باشد)، از افراط کاری رها می‌شود.

چنین اندرز گمراه‌کننده‌ای خدا را در موضع طرفداری از اعتدال در گناه و عدالت قرار می‌دهد. ولی این نتیجه‌گیری سلیمان است در زیر آفتاب و یک فلسفه دنیائی.

19:7) سلیمان بر این باور است که **حکمت بیش از ده حاکم در یک شهر موجب توانائی** و حفاظت انسان می‌شود و مفهومی به سادگی اینست که حکمت بزرگتر از قدرت و سلاح است.

20:7) شروع این آیه با عبارت «نیز» نشان‌دهنده ارتباط آن

با آیات قبل است. و این ارتباط چیست؟ این رابطه اینست که همه ما نیازمند آن نوع حکمتی هستیم که گوینده تشریح کرده است، چونکه همه ما ناکامل می‌باشیم. هیچ‌کس نیست که مطلقاً عادل باشد و خطا ننماید.

معمولاً آیه بیستم را به عنوان آموزه‌ای از جهان شمولی گناه می‌دانند و این نظریه کاملاً درست است. اما لئوپولد می‌گوید که منظور از این آیه تأیید بر رسیدن به آن نوع حکمتی است که قبلاً شرح داده است.

21:7) یک حس سالم به ما کمک می‌کند تا منتقدان خود را به عنوان کسانی که فقط سنگاندازی می‌کنند بیانگاریم. اگر ما نفرین‌های **بنده خود** (خادم خود) را می‌شنویم، هر چند که از نظر اجتماعی در طبقات پایین‌تری قرار دارد، همیشه می‌توانیم خوشحال باشیم چون او آن طوری که شایسته است ما را نمی‌شناسد، زیرا اگر می‌شناخت، بیشتر نفرین می‌کرد! وقتی که شخصی داود را دشنام می‌داد، ابیشای می‌خواست سر او را از بدن جدا کند. ولی پاسخ داود به درخواست ابیشای این منظور را می‌رسانید که شاید همه ناسزاهای آن شخص به داود آنچنان هم بی‌مناسبت نبوده است (دوم سموئیل 5:16-14).

22:7) ما نیز همیشه باید به خاطر داشته باشیم که ممکن است شایسته چنان نفرین‌هایی باشیم. **بسیار بارها** ما نیز در دل خود **دیگران را لعنت** کرده‌ایم. ما انتظار داریم دیگران کامل باشند، در حالی که خودمان از کاملیت فاصله زیادی داریم.

این یکی از بلایای کمال‌گرایی است. انسان انتظار دارد همه چیز و همه کس کامل باشد، ولی او در دنیایی ناکامل زندگی می‌کند و نمی‌تواند به آن هدفی که برای دیگران قرار داده است، برسد.

23:7) گوینده از **حکمت** فراوانش برای کاوش در این سطوح مختلف زندگی استفاده کرده است. او می‌خواست بدان پایه دانا باشد که تمام اسرار را درک و تمام گره‌کوره‌های زندگی را بگشاید. ولی چون او تمام تحقیقات خود را فارغ از خدا انجام داد، بدین نتیجه رسید که پاسخ نهایی او فریفته است. بدون مکاشفه خاص خدا، معمای زندگی حل شدنی نیست.

24:7) تشریح امور آنچنان که هستند، مقدور نیست چون **بسیار عمیق** می‌باشند. جهان پر از معماها است. قلمروهای ناشناخته همچنان ناشناخته مانده‌اند. ما انسان‌ها از این همه اسرار و سؤالات بی‌جواب به ستوه آمده‌ایم.

25:7) سلیمان علی‌رغم شکستش در دستیابی به پاسخ‌ها، سرسختانه به جستجوی حکمت عظیم‌تری و راه حلی برای معماهای انسانی می‌پردازد. او می‌خواست بفهمد که **شرارت حماقت و حماقت دیوانگی است**، یعنی چرا مردم خود را تسلیم به عیاشی و شرمساری نموده‌اند.

26:7) و چنین نتیجه می‌گیرد که **زن هرزه و زنی که دلش دامها و تله‌ها است**، فکرش پر از راههای زیرکانه برای به دام انداختن مردان است، و کسانی که در دام او می‌افتند، گوئی در **کمند** گرفتار می‌شوند. هر کسی که **مقبول خداست**، از دام آن زن خواهد رهید، اما کسی که به گناه ادامه می‌دهد گرفتار آن زن خواهد شد.

چنانچه منظور از زن بیان دنیا و حکمت دنیائی باشد، تمام این موارد امکان‌پذیر می‌شوند (کولسیان 2:8؛ یعقوب 15:3).

27:7 و 28) به نظر می‌رسد که آیات 27 تا 29 بیانگر یأس کلی سلیمان از انسان‌های معاشرش باشد. وقتی او برای اولین بار کسی را ملاقات می‌کند انتظارات زیادی از آن شخص دارد، ولی وقتی شناخت بهتری از آن شخص پیدا می‌کند، امیدش بر باد می‌رود. هیچکس نمی‌تواند به ایده‌آل‌های او برسد. شاید که او کسی را دیده باشد که کمی جذاب بوده است، آنگاه فکر کرده است من باید این شخص را بیشتر بشناسم و رابطه دوستی‌ام را با او گسترش دهم. اما هر چه بیشتر که او را شناخته است، بیشتر از خواب غفلت بیدار شده است و به این نتیجه رسیده است که انسان کاملی یافت نمی‌شود و دیگر اینکه آشنائی هر چه بیشتر موجب تحقیر طرفین در نظر یکدیگر می‌شود.

سلیمان تصمیم داشت که تعدادی دوست گرد خود جمع کند تا بدان وسیله آرامش واقعی را تا اندازه‌ای به دست آورد. او بارها به دنبال شخصی کامل گشته بود، ولی هیچگاه



موفق به یافتن چنین شخصی نشد. هر کسی را که ملاقات کرده بود ذاتی معیوب و شریر داشت.

تمام کشفیات او به اینجا رسید که مرد نیکو نادر است و زن نیکو نادرتر. او از میان هزار مرد یکی را یافت که نزدیکتر به ایده آتش بود، او مردی وفادار بود و دوستی قابل اعتماد و فارغ از خودبینی.

اما نتوانست در میان هزار زن زنی را بیابد که او را تحت تأثیر خود قرار دهد. چنین انگیزه بزرگ مردستایانه در روزگار ما قابل توصیف نیست، و علتش اینست که داوری‌های ما براساس اصول مسیحی و ارزش‌ها است. برای یک یهودی اصیل که هر روزه خدا را شکر می‌کرد که زن آفریده نشده، این نظریات تعجب‌آور نبوده است و نیز برای مردانی که در فرهنگ‌هایی زندگی می‌کنند که زن به منزله دارائی و اموال و برده مرد است، عجیب نیست.

مفسران برای تلطیف خشونت کلام سلیمان در این آیات، تفسیرهای گوناگونی ارائه داده‌اند، ولی اقدام خیرخواهانه آنان، گمراه‌کننده است. واقعیت اینست که منظور گوینده احتمالاً دقیقاً همانی است که بر زبان آورده است و نتیجه‌گیری او هنوز هم همان نتیجه‌گیری‌های مردانی در جهان است که دورنمای زندگی آنان محدوده به زمین و امور جسمانی است.

دیدگاه سلیمان از زن کاملاً یکجان به است. جی کمپبل مورگان نوشته است:

*نفوذ زنان برای خوبی و بدی قوی‌تر است. زمانی از یک محقق بسیار تیزبین شنیدم که گفت هیچ جنبش بزرگی در راه اعتلای زندگی انسان در تاریخ بشریت بدون نفوذ و حضور زن صورت نگرفته است. این تعریف تا چه اندازه قابل اطمینان است، من نمی‌دانم، ولی یک عنصر بزرگ حقیقت را در آن قبول دارم. همچنین نقش زن را در تباهی نسل انسان نیز می‌پذیرم. وقتی که زن در جامعه شریف و نجیب باشد، پایه‌های زندگی مستحکم می‌شود، اما وقتی زن فاسد باشد، جامعه هم فاسد می‌شود. زن آخرین قلعه خوبی و شرارت است. لطف و خشونت هر دو در درجات بالا در زن نهفته‌اند.*

سلیمان بعداً با نوشتن امثال فصل سی و یکم به نوعی از آنچه که درباره زن می‌پنداشت عدول کرده و خود را تطهیر نمود، چون او در کتاب جامعه از دیدگاه پیش‌داوری زمینی انسان سخن گفته بود ولی در کتاب امثال فصل 31، از اوج قله مکاشفه خدائی سخن گفته است.

با ظهور ایمان مسیحی زنان به آن عظمت و حرمتی که شایسته آنان بود نایل شدند. یعنی خداوند امین‌ترین دوست و رهاننده آنان است.

29:7) همچنان که گوینده به یأس بی‌پایان انسان در رابطه با کسانی که ملاقات می‌کند می‌پردازد، به یک نتیجه کاملاً درست می‌رسد مبنی بر اینکه انسان از اصل خود ساقط شده است. **خدا آدمی را راست آفرید، خدا انسان را به صورت و شباهت خود آفرید.** اما انسان **مخترعات بسیار طلبید** و بدان وسیله شباهت خدا را در خودش مخدوش و تحریف نمود.

انسان حتی در شرایط ساقط شده‌اش هنوز هم درک و حسی از یافتن کاملیت دارد. او در زندگی به دنبال رضایتی کامل، شغلی کامل و هر چیز دیگر کاملی است، ولی قادر به یافتن کاملیت در دیگران و خودش نیست. مصیبت اینجاست که تلاش انسان محدود به زیر آفتاب است. تنها یک زندگی کامل در این جهان بوده است و آن زندگی عیسی مسیح خداوند است. اما او اینک در بالای آفتاب و در دست راست خداوند تعالی یافته است. و خداوند گرسنگی و تشنگی انسان را برای کاملیت با مسیح سیر می‌کند. نه هیچ کس و نه هیچ چیز دیگر.

### (ب) حکمت در زیر آفتاب (فصل هشتم)

1:8) علیرغم شکست حکمت انسانی در حل همه این مشکلات، هنوز هم سلیمان بر این باور است که **مرد حکیم** برتر از دیگران است و هیچ‌کس دیگری شایستگی بررسی مفاهیم پنهان امور را ندارد. نقطه نظر این پادشاه و ناطق این بود که **حکمت حتی بازتاب دهنده ظاهر انسان است و حکمت روی انسان** را منور می‌سازد.

2:8) حکمت به انسان می‌آموزد در حضور پادشاه چگونه رفتار کند، خواه این پادشاه خدا باشد و یا یک سلطان

زمیننی. رفتار شایسته در حضور پادشاه بودن، نخست اطاعت است. متن عبری بقیه آیه آنطوری که در ترجمه‌های زیر ملاحظه می‌شود، مبهم است.

- اطاعت در رابطه با سوگند خدا (KJV)
- اطاعت در رابطه با سوگند در حضور خدا (NASB)
- به سبب سوگند شما به خدا (NKJV)

**سوگند** در این آیه شاید اشاره به سوگند وفاداری به خدا باشد مبنی بر اینکه او به پادشاهان اجازه حاکمیت می‌دهد (ر.ک مزامیر 35:89).

3:8) ابهام مذکور در آیه دوم تا آیه سوم ادامه می‌یابد. شاید بشود گفت که این آیه رهنمودی است مبنی بر رفتن بدون تأخیر از حضور پادشاه وقتی ناخشنود است. شاید هم رهنمودی است بر علیه شتاب نمودن در خارج شدن، خواه در اثر خشم، تمرد، جسارت و از کار برکنار شدن (NKJV, NASB, KJV). در هر دو حالت اندرز اینست که خلاف میل پادشاه عمل کردن نابخردانه است، چونکه او قدرت دارد که **هر چه می‌خواهد به عمل آورد.**

4:8) هر جا که **پادشاه** سخن می‌گوید، **قوتش** پشتوانه سخنان اوست. سخن پادشاه حرف آخر و موضوعی نیست که متابعان آن را مورد چالش قرار دهند.

5:8) کسانی که **حکم** پادشاه را اطاعت می‌کنند نیازی نیست نسبت به ناخشنودبودن پادشاه بهراسند. حکمت به انسان می‌آموزد که چه چیز شایسته است، خواه **وقت** (زمان) و خواه طرز عمل در اطاعت فرامین پادشاه.

6:8) در انجام کارها راه‌های درست و غلط و **وقتهای** درست و غلط وجود دارند. مشکلی که بر انسان سنگین می‌کند اینست که همیشه نمی‌تواند لحظه سرنوشت‌ساز را تشخیص دهد.

7:8) چیزهای زیادی هست که **او** (انسان) **نمی‌داند** و نمی‌تواند انجام دهد. انسان آینده را نمی‌داند که **چگونه خواهد شد** و چه زمانی واقع خواهد شد.

8:8) انسان نمی‌تواند روح خود را از رفتن بازدارد و یا زمان درست **موت** خود را تخمین زند. انسان نمی‌تواند از **جنگ** خود را معاف کند - جنگی که مرگ بی‌رحمانه بر علیه او

اعلام می‌دارد - و انسان نمی‌تواند با انجام انواع **شرارت‌ها** خود را برهاند.

9:8) اینها بعضی از مواردی هستند که گوینده آنگاه که در زیر آفتاب، و در دنیایی که انسانها یکدیگر را زیر پا لگدمال می‌کنند، و در دنیایی که یک نفر بر دیگران حکمرانی می‌کند و ظلم می‌کند، آموخته بود، اعلام می‌دارد.

10:8) بخش اعظم زندگی پوچ است، **شریران** می‌میرند و **دفن** می‌شوند. شریر روزگاری به **مکان مقدسی** آمد تا عبادت کند. اینک که او رفته است مردم او را به خاطر تقوایش در شهری که به اعمال بدش ادامه می‌داد، ستایش می‌کنند. مذهب می‌تواند ماسکی بر نفاق باشد. همه این موارد بطلالت و بی‌معنی است.

11:8) تأخیرهای بی‌پایان در تنبیه و مجازات مجرمان تنها موجب تشویق قانون‌شکنان و موجب حقارت سیستم قضائی خواهد شد. در حالی که تضمین این مورد که همه کس منصفانه داوری خواهد شد بسیار مهم است ولی امکان دارد جانی را از بهائی که برای جنایتش خواهد پرداخت بی‌خبر کند. انصاف و داوری بی‌طرفانه در جهت رفع شرارت به سرعت عمل می‌کند. از سوی دیگر تعویق در داوری و مجازات، ظالمان را در قانون‌شکنی جرّی‌تر می‌کند. آنها استدلال می‌کنند که می‌توانند روزی با شرارتشان کنار بیایند و یا در نهایت کیفری سبک خواهند یافت.

12:8) هر چند که سلیمان حالاتی را مشاهده کرده بود که به نظر استثنائی بودند، بر این باور بود که **آنانی که از خدا می‌ترسند** سرانجام **سعادت‌مند** خواهند شد.

حتی اگر یک جانی بالفطره عمری طولانی داشته باشد، آن استثنائات این حقیقت را بی‌اعتبار نخواهد کرد مبنی بر اینکه عادلان سرانجام پاداش می‌گیرند و سرنوشت ظالمان سخت است.

13:8) گوینده این اطمینان را دارد که شخص **شریر** سرانجام می‌بازد. شخص شریر چون **از خدا نمی‌ترسد**، خود را محکوم به زندگی کوتاه‌مدت می‌نماید و عمر او مانند **سایه** است.

14:8) به نظر می‌رسد که سلیمان در میان قوانین کلی و

استثنائات سرگردان است. بعضی اوقات چنین به نظر می‌رسد که **عادلان** چون **شریران** مجازات می‌شوند. و بعضی اوقات هم به نظر می‌رسد که **شریران** چون **عادلان** پاداش می‌گیرند. این عصیان در برابر آنچه که می‌تواند باشد، نفرت پادشاه فیلسوف را بر **بطالت‌های** زندگی برمی‌انگیزند.

15:8) تا آنجا که سلیمان بررسی کرده است، تنها روش شرعی و قانونی، لذت بردن از زندگی است. چیزی بهتر از این نیست که [انسان] بخورد و بنوشد و شادی نماید. این شادی‌ها و لذت‌ها همراه با محنت‌ها در تمامی ایام عمری که خدا در زیر آفتاب به انسان می‌دهد، با او می‌مانند. اینک فلسفه سلیمان کاری با امور آسمانی ندارد، بلکه به امور زمینی می‌پردازد.

16:8) بنابراین گوینده وقت خود را به یافتن تمامی پاسخ‌ها اختصاص می‌دهد. او فلسفه می‌آموزد و می‌خواهد راهی به اعماق کنش‌های حیات پیدا کند - کاری که وقتی به آن پرداخته شود خواب را بر انسان حرام می‌کند.

17:8) **آنگاه** او به این نتیجه می‌رسد که **خدا** چنان امور را ترتیب داده است که انسان نمی‌تواند تمام قطعات این پازل را کنار هم بگذارد. مهم نیست که انسان چقدر تلاش می‌کند، اما تلاش او منجر به شکست می‌شود و مهم نیست که انسان چقدر دانا و حکیم است، پاسخ به تمام سؤالات را نمی‌تواند پیدا کند.

### ج) شادی زیستن در زیر آفتاب (فصل نهم)

1:9) در فصل نهم گوینده به بررسی **جمیع این مطالب** پرداخته و تا آنجا که مقدور است به غور و بررسی در آنها می‌پردازد. او مشاهده می‌کند که مردم خوب و عادل و **حکیمان** آنچه را که انجام می‌دهند در **دست خداست**. اما آنچه که اتفاق می‌افتد نشانه‌ای از **محبت** و **نفرت خداست** و هیچ‌کس این را نمی‌داند. آینده را نمی‌توان فهمید و نه قابل فهم است، و هر چیزی ممکن است اتفاق بیفتد.

2:9) آنچه که مورد را تبدیل به معما کرده است اینست که **عادلان** و **شریران**، نیکان و بدان، **طاهران** و **نجسان**، پرستش‌کنندگان و کسانی که پرستش نمی‌کنند، همه و همه به

یک جا می‌روند و آن جا گور است. تا آنجا که گریز از مرگ مورد نظر است، عادلان مزیتی بر شریران ندارند.

3:9) مرگ سرانجام تمام طبقات انسان را فرامی‌گیرد و این مصیبتی بزرگ در زندگی است. ظالمان و عادلان محکوم به مرگ هستند. اگر مرگ پایان هستی باشد، چیست جز یک بی‌انصافی؟

4:9) مادام که انسان زنده است، **امیدی هست**، یعنی او چیزهایی دارد که بدان دلخوش باشد. با این دیدگاه می‌شود گفت که **سگ زنده از شیر مرده بهتر است**. در اینجا صحبت از سگ به عنوان بهترین دوست انسان نشده است، بلکه صحبت از موجودی پست از حیات حیوانی است، اما **شیر پادشاه و حوش و قدرتمند و پرشکوه است**.

5:9) **زندگان حداقل می‌دانند که باید بمیرند، اما مردگان** از آنچه که در این جهان می‌گذرد اطلاعی ندارند. این آیه همیشه توسط معلمین دروغ‌گو به جهت اثبات نظریه شان مبنی بر مردن روح در هنگام مرگ، مورد استفاده قرار می‌گیرد. اما بنای یک فرضیه بر این آیه و یا این کتاب بی‌معنی است. آنچنان که بارها تأکید گردیده است کتاب جامعه حاصل بهترین نتیجه‌گیری‌هایی است که یک جوینده برای یافتن پاسخ‌ها در «زیر آفتاب» انجام داده است. استنتاج‌های این کتاب بر اساس بررسی منطقی است و نه مکاشفه خدائی. مندرجات این کتاب ممکن است نحوه تفکر یک مرد حکیم و دانا باشد، در صورتی که کتاب مقدسی در اختیار نداشته باشد.

اگر شما کسی را می‌دیدید که می‌میرد و جسدش را در گور می‌گذارند، و می‌دانستید که این جسد به تدریج خاک می‌شود، چه فکر می‌کردید؟ شاید فکر می‌کردید، پایان همین است. اینک او هیچ چیزی نمی‌داند، او دیگر از هیچ کاری لذت نمی‌برد. او **فرا موش** شده و بزودی از خاطره‌ها محو خواهد شد.

6:9) و سلیمان نیز چنین می‌اندیشید. وقتی که انسان می‌میرد دیگر **محبت و نفرت و حسد** و یا هر حس دیگر انسانی برایش بی‌معنی می‌شود و دیگر هرگز **نصیبی** از آنچه که در این دنیا انجام می‌شود، نخواهد داشت.

7:9) بنابراین بار دیگر گوینده به این نتیجه‌گیری اساسی برمی‌گردد - زندگی کن، اوقات خوش داشته باش، از غذایی که می‌خوری و آبی که می‌نوشی لذت ببر، دل خود را با شراب شادساز، خدا از پیش کارهای تو را تائید کرده است و هر کاری که در جهت لذت بردن از زندگی می‌کنی از نظر خدا درست است.

8:9) لباسهای روشن بپوش، ظاهر عزادار به خود نگیر. عطر بر سرت بپاش. نه خاکستر.

عده‌ای فکر می‌کنند که فقط برای عیش و نوش آفریده شده‌اند، سلیمان نیز یکی از آنان بود.

9:9) در این آیه از ارتباط مقدس ازدواج نیز سوء استفاده شده است. این نظریه نیز بیهوده و باطل است که گفته شود از هر روز خودت لذت ببر، چون عمر تو باطل است. آیات 7 تا 9 کاملاً مشابه مندرجات زیر است که از کتاب حماسه گیل‌گمش، کتاب باستانی بابلیان که سرشار از امور غیراخلاقی است استخراج شده است:

*از آنجا که خدایان انسان را آفریده‌اند.  
و مرگ را برای انسان مقدر کرده‌اند،  
زندگی در دست آنان است،  
تو، ای گیل‌گمش، معده‌ات را بیانباز؛  
شب و روز لذت ببر،  
شب و روز دیوانگی و شادی پیشه کن.  
لباس‌های شاد و رنگین بپوش،  
مویت را عطر بزن و رویت را با آب بشوی.  
فرزندانت را از آنچه که داری، خوشحال بساز.  
و در آغوش گرمی بخرام و لذت ببر.*

اهمیت این کتاب در این نیست که کسی بخواهد آن را تقلید کند، بلکه در اینست که حکمت انسان در زیر آفتاب انسان را به همان نتیجه‌گیری‌ها می‌رساند.

من وقتی که خلاصه‌ای از آنچه که انسانیت امروز به ما عرضه می‌دارد، نوشته دنیس الکساندر را می‌خواندم، شدیداً تحت تأثیر این حقیقت قرار گرفتم:

*به نظر می‌رسد الگوی انسانی امروز چون یک حب بزرگ*

برای بلعیدن می‌باشد. به من به عنوان نماینده آخرین نسل قرن بیستم پیشنهاد می‌شود تا باور کنم که من نتیجه یک اتفاق ناگهانی در پروسه تکامل می‌باشم. تنها پیش‌نیازهای این تکامل عبارتند از: ماده، زمان و احتمال. من و سایر انسانها به خاطر این تغییر ناگهانی عجیب تنها یک ساختار فیزیکی هستیم که برحسب اتفاق در زیستن خود شعورمند شده‌ایم. بر من فرض است که چنین بیندیشم که من و دیگران موجوداتی هستیم که به طریقی ارزشمندتر از سایر اندام‌های فیزیکی مثل خرگوش، درخت و یا سنگ می‌باشیم، حتی گرچه ممکن است صدها سال بعد اتم‌های بدن پوسیده من از اتم‌های بدن‌های آنان قابل تفکیک نباشد. علاوه بر آن وفور ارتعاشات اتمی در مغز من مفروض بر اینست که مفاهیم والاتری از ارتعاشات مغز سایر حیوانات دارد.

همزمان به من گفته می‌شود که مرگ پایان راه است. در زمان مقرر تکامل، دیگر زندگی من چون بخاری است که ناپدید می‌شود. هرگونه حسی اعم از عدالت و بی‌عدالتی که ممکن است در زندگی داشته باشم، تمام تلاش‌هایم، بزرگترین تصمیم‌هایم سرانجام در رژه ممتد زمان بلعیده می‌شوند. پس از گذشت دو یا سه قرن، یاد بزرگترین ادیبان، بزرگترین هنرمندان، و بزرگترین کسانی که زیسته‌اند در فساد قانون دوم ترمودینامیک دفن خواهند شد. هیلتر و مارتین لوترکینگ، فرانسیس آسیسی، مائو و رابرت کندی، همه و همه به دست فراموشی سپرده می‌شوند.

بنابراین به من می‌گویند که باید از هر آنچه که بد است بهترین را بسازم. حتی گرچه حسی قوی از برتری دارم، حسی عمیق مبنی بر اینکه من چیزی فراتر از یک تکامل کور هستم، - آن مسائل مشکل را فراموش کنم و خود را نگران مسائل واقعی و زیستن با مسئولیت در جامعه ننمایم. حتی اگرچه حرفه من آموزش است، ولی باید هنوز بر این باور باشم که انسان دارای مقداری ارزش ذاتی است که بر ارزش ذاتی حیوانات می‌چربد و هنگامی که احساسم به من می‌گوید ممکن است حقیقت داشته باشد، به من دلیلی قانع‌کننده برای باور ایده‌های خود را نمی‌دهند.

10:9) اوج آیه دهم مطلبی است که ایمانداران غالباً آن را برای تشویق و دلگرمی در خدمات مسیحی به کار می‌برند و از



نظر هدایت آیه جالبی است، اما در محتوا معنی واقعی آن امکان لذتبردن از هر چیزی در حد توان در طول زندگی است چون وقتی انسان در گور دفن می‌شود دیگر نمی‌تواند کار کند، اختراع کند، فکر کند و چیزی بفهمد.

پندی که در این آیه داده شده، عالی است، ولی انگیزه‌ای که در آنست خیلی بد است! چون عبارت «**هر چه**» می‌بایست در محدوده اعمال مشروع، کارساز و تهذیب‌کننده باشند.

11:9) مورد دیگری که گوینده بررسی نموده، اینست که شانس و اقبال نقش مهمی در زندگی دارد. بهترین دهنده همیشه برنده **مسابقه** نیست. شجاع‌ترین سربازان همیشه در **جنگ** پیروز نیستند. دانایان همیشه ثروتمندترین نیستند. و لایق‌ترین افراد همیشه به ریاست برگزیده نمی‌شوند. اما شانس و احتمال هر کس را دنبال می‌کند. **وقت و اتفاق** دو قلمی هستند که نقش مهمی در موفقیت و شکست بازی می‌کنند. وقتی که از جی پاول گتی<sup>1</sup> می‌پاردر معروف پرسیدند راز موفقیت خود را بگویند، او پاسخ داد «**بعضی‌ها** نفت پیدا می‌کنند و دیگران پیدا نمی‌کنند.»

12:9) هیچ کس نمی‌داند که زمان بد اقبالی کی است، مثل **ماهی در تور** یا پرنده در **دام** انسان هم مقهور آینده‌ای ناگوار و یا حتی مرگ است.

13:9-15) مورد دردناک دیگری در زندگی اینست که **حکمت** همیشه ستوده نیست. **شهری کوچک بود** با جمعیتی اندک و نیروی دفاعی کم. یک پادشاه بزرگ آن شهر را با ارتشش محاصره کرد و بر آن شد تا دیوارهای شهر را بشکند. وقتی که اوضاع ناامیدکننده شد، مردی که **فقیر** اما **حکیم** بود، با نقشه‌ای برای نجات شهر قدم پیش گذاشت. در آن بحبویه او تبدیل به یک قهرمان شد، ولی کوتاه زمانی بعد به سرعت از یادها رفت.

16:9) وقتی گوینده گفت **حکمت از شجاعت بهتر است**، اما مشاهده کرد که **حکمت** آن مرد فقیر، بعدها **خوار** شد و از

<sup>1</sup> - J.Paul Getty

یادها رفت، محزون شد.

به محض اینکه موقعیت‌های وخیم گذشتند و خطر رفع شد، دیگر کسی علاقه‌ای به آنچه که آن مرد فقیر گفت نشان نداد. این مثل حاوی یک هشدار انجیلی است. شهر به منزله جان انسان است - کوچک و بی‌دفاع. پادشاه بزرگ شیطان است، آماده برای هجوم و تخریب (دوم قرن‌تیان 4:4؛ افسسیان 2:2). کسی که شهر را نجات داد، عیسی مسیح نجات‌دهنده است - او فقیر (دوم قرن‌تیان 9:8) اما حکیم (اول قرن‌تیان 24:1؛ کولسیان 3:2) بود. هر چند او رهائی را مهیا ساخت، اما او را حرمت نهادند و نستودند! بیشتر مردم در این جهان طوری زندگی می‌کنند که انگار هرگز نمی‌میرند. و حتی مسیحیان غالباً در اجرای مراسم شام خداوند که گفت به یادگاری‌اش بجا آوردند کوتاهی می‌کنند.

17:9) با این وجود علی‌رغم غفلت و بی‌تفاوتی انسان، واقعیت اینست که **سخنان حکیمان که به آرامی گفته می‌شود**، ارزشمندتر از فریاد **حاکمان** در میان **احمقان** است.

18:9) **حکمت بر سلاح** و قلعه‌ها برتری دارد. در کتاب دوم سموئیل 22-14:20 می‌خوانیم که چگونه یک زن دانا شهر **آبل** را که یوآب محاصره کرده بود، نجات داد. اما یک ابله گناهکار می‌تواند تمام **نیکوئی‌های** بسیار را که شخص حکیم انجام داده است، بی‌اثر سازد، درست مثل روباهان کوچکی که تاکها را تخریب می‌کنند.

#### **د) حکمت و حماقت در زیر آفتاب (فصل دهم)**

1:10) وقتی که **مگس‌ها** در دبه **روغن [مرد]** **عطار** می‌افتند، می‌میرند و موجب عفونت روغن می‌شوند. این مرحله مقایسه‌ای با رفتار انسان است. یک نفر ممکن است برای خود شهرت و افتخاری کسب کند، اما می‌تواند شهرت به دست آمده را با یک گام اشتباه ویران کند. مردم یک خطای کوچک را فراموش نمی‌کنند، اما سالها پیشرفت ارزشمند را فراموش می‌کنند. هر کسی می‌تواند شهرت خود را تنها با سه کلام سخن نادرست گفتن در انظار عموم، ویران کند.

2:10) **دست راست** به طور سنتی ماهرتر از دست دیگر است و دست چپ بیشتر تنبل است. یک شخص **حکیم** راه راست را برای

انجام امور می‌دانند، اما شخص **احمق** تنبیل و اشتباه کار است.

3:10) حتی وقتی **شخص احمق** کار ساده‌ای مثل راه رفتن انجام می‌دهد، با راه رفتنش فقدان شعور معمولی را نشان می‌دهد. بدین ترتیب او به **هر کس می‌گوید که احمق هستم**، که ممکن است مفهوم آن دعوت هر کس دیگری به حماقت خویش است و یا غفلت خود را در آنچه که انجام می‌دهد، نشان می‌دهد. شق دوم احتمالاً درست است.

4:10) اگر **خشم پادشاه** متوجه تو شد، بهتر اینست قهر نکنی و از حضور پادشاه نروی. بهتر اینست که فروتن و مطیع باشی. بهتر این خواهد بود با فروتنی و اطاعت خود خشم او را فرو بنشانی، چون تسلیم شدن، **خطایای عظیم را می‌پوشاند**.

5:10 و 6) مورد دیگری که سلیمان را می‌آزرد اینست که در این دنیای آشفته فرامین و تصمیمات نابخردانه و غیرمنصفانه صادره از **جانب سلطان** است. غالباً کسانی که نالایق و ناشایسته می‌باشند به مناصب مهم گماشته می‌شوند در حالی که مهارت انسان‌های ماهر و توانا در مناصب کوچک و حقیر، به هدر می‌رود.

7:10) بدین ترتیب **غلامان** غالباً سوار بر **اسبان** هستند، در حالی که **امیران** پیاده می‌روند. چنین اوضاعی در عالم سیاست، صنعت، ارتش‌ها و زندگی مذهبی نیز جاری و ساری می‌باشند.

8:10) کسی که برای آزار دیگران **چاه می‌کند**، قربانی دسیسه خود خواهد شد. کسی که **سنگ‌ها را می‌کند**، خواه برای ورود غیرقانونی، خواه برای شیطنت، باید انتظار **گزش** مار را داشته باشد و یا مکافات عمل خود را به طریق دیگری بکشد. 9:10 و 10) حتی فعالیت‌های مشروع هم خطرات خود را دارند. شخص سنگتراش در معرض خطر **مجروح شدن** توسط سنگ است و شخص درخت افکن نیز در معرض خطر و مجروح شدن توسط تبر قرار دارد.

کارکردن با ابزارآلات تیز و برنده خوب است، اگر جز این باشد انجام یک کار وقت و زحمت بیشتری را می‌طلبد. زمانی

که صرف تیزکردن تبر می‌شود بیشتر از زمانی است که صرف پیشرفت و کامیابی می‌شود. حکمت آموزنده راه میان بر و ابداعاتی در جهت کاستن زحمت کار است. آنچنان که لئوپارد تفسیر نموده است، «حکمت راه موفقیت را هموار می‌کند.»

11:10) چنانچه مار پیش از افسون شدن بگزد، افسون کردنش چه فایده‌ای دارد؟ یا اینکه بستن طویله پس از دزدیده شدن اسب چه نفعی دارد؟ امور می‌باید در زمان خود و نظم خود انجام‌پذیرند تا ارزشمند و مؤثر باشند.

12:10 و 13) **سخنان دهان حکیم** لطف مردم را به خود جلب می‌کند، چونکه **فیض‌بخش است. اما لب‌های احمق** اثبات‌کننده انحطاط اوست.

او ممکن است سخنان خود را با کلماتی هر چند یاوه اما بی‌ضرر شروع کند، ولی وقتی ادامه می‌دهد، **به موزیگری و دیوانگی** می‌انجامد.

14:10) **احمق** نمی‌داند که چه وقت باید از سخن گفتن باز ایستد. او پشت سر هم سخن می‌گوید آنچنان که گویا از همه چیز آگاه است، ولی چنین نیست. زمزمه‌های بی‌پایان او در نهایت به این نقطه می‌رسد که به آنچه که فردا انجام می‌دهد، به خود می‌بالد. او مانند ثروتمند نادانی است که گفت «چنین می‌کنم؛ انبارهای خود را خراب کرده، بزرگتر بنا می‌کنم و در آن تمامی حاصل و اموال خود را جمع خواهم کرد و نفس خود را خواهم گفت که ای جان اموال فراوان اندوخته شده به جهت چندین سال داری. الحال بیارام و به اکل و شرب و شادی بپرداز» (لوقا 18:12 و 19). ولی نمی‌داند فردا چه خواهد شد. بهتر این بود که می‌گفت، «اگر خدا بخواهد زنده می‌مانیم و چنین و چنان می‌کنیم» (ایوب 15:4).

15:10) او خود را با کارهای بی‌اثر و بی‌حاصلش خسته می‌کند. او بدیهیات را تشخیص نمی‌دهد. به زبان ساده‌تر می‌توان گفت تنبل است و حال بیرون رفتن از خانه را ندارد و با چنین غفلتی در امور ساده، بدیهی است نقشه‌های او برای آینده بیشتر مضحک است تا جدی.

16:10 و 17) **وای** بر کشوری که پادشاهش مانند یک **طفل** نابالغ و تأثیرپذیر باشد و قانون گزارانش در **صبحگاه** به

جای پرداختن به وظائف خود، **میگساری کنند**. کشور سعادت‌مند، کشوری است که **پادشاهش** شخصی متشخص و نجیب باشد و سایر رهبران آنجا با خوردن و نوشیدن برای تقویت خود و نه عیش و **مستی**، دوستی و امانت خود را نشان دهند.

**18:10) تنبلی و غفلت مداوم موجب خراب شدن سقف خانه می‌شود، خواه این خانه نماد یک کشور و یا سرپناه یک خانواده باشد. هر سقفی سوراخ می‌شود، مگر اینکه صاحبش بطور منظم آن را تعمیر کند.**

**19:10) زمان صرف غذا، اوقات خوشی است. شراب به زندگی شادی می‌بخشد. پول پاسخی برای همه ابهامات است!** آیا واقعاً سلیمان بر این باور است که پول کلید حل همه مشکلات و منشاء تمام لذت‌هاست؟ شاید منظور او این است که انسان هر چه را که لازم دارد اعم از خوراکی و نوشابه می‌تواند با پول بخرد و یا شاید دارد به نقل اصول مورد پذیرش میگساران در آیه شانزدهم، می‌پردازد.

درواقع آنطوری که عده‌ای می‌گویند با پول می‌شود همه چیز را بجز شادی خریداری کرد و پول بلیتی ورودی برای همه جاست بجز بهشت. زندگی انسان در آنچه که به فراوانی اندوخته است خلاصه نمی‌شود.

**20:10) مواظب باش که از پادشاه و زبردستان دولت‌مند او بدگوئی نکنی. شاید فکر کنید که کسی سخنان شما را نمی‌شنود. ولی حتی دیوارها هم گوش دارند، چون مرغ هوا خبر را به گوش پادشاه خواهد رسانید! «بی‌احتیاطی بال در می‌آورد و پرواز می‌کند.»**

### **ه) گسترش نیکوئی در زیر آفتاب (1:11 تا 8:12)**

**1:11) عبارت انداختن نان بر روی آب، شاید اشاره به کاشتن دانه در اراضی سیلابی باشد، و یا شاید به مفهوم حمل بذر از طریق دریا باشد. در هر دو صورت منظور اینست که یک بذرافشانی گسترده و سراسری از آنچه که نیکوست منجر به برداشتن سخاوتمندانه در هنگام درو می‌شود.**

این آیه در مورد انجیل هم صادق است. شاید ما نتوانیم نتیجه آنی در میان نهادن نان حیات را با دیگران ببینیم،

ولی برداشت تدریجی قطعی است.

2:11) **نصیبی برای هفت نفر، بلکه هشت نفر** دو مفهوم را می‌رساند - سخاوت نامحدود یا تنوع مراکز تجاری. در مورد اول فرض بر اینست که ما نباید تا جایی که می‌توانیم محبت خود را عرضه بداریم، چونکه ممکن است در ایام مصیبت‌ها این امکان برای ما به وجود نیاید. بیشتر مردم برای روزهای بارانی ذخیره می‌کنند، این اندرز می‌آموزد که زندگی قابل اعتماد نیست و انسانها باید به فکر یکدیگر باشند و یا اینکه: همه تخم‌مرغ‌هایت را در یک سبد نگذار، بلکه آنها را در چندین مکان ذخیره کن تا اگر یکی شکسته شد، بتوانی از دیگر تخم‌مرغ‌ها استفاده کنی.

3:11) **آیه سوم دنباله آیه قبل است، مخصوصاً باتوجه به** بلاهای ناشناخته‌ای که ممکن است در روی زمین واقع شوند. این آیه می‌گوید وقوع بلایا در زندگی اجتنابناپذیر است. همانطوری که **ابرها** وقتی از **باران** پر شوند، باران می‌بارانند، مشکلات و تجربه‌ها بر پسران انسان خواهند آمد. و هنگامی که **یک درخت** بیفتد همانجا خواهد ماند. تفسیر گسترده‌تری از این آیه در شعر زیر آمده است:

*وقتی درختی می‌افتد، باید بخوابد  
وقتی کسی زندگی می‌کند، باید بمیرد  
وقتی کسی می‌میرد، باید بوده باشد  
همه در جاودانگی.*

جان ری

4:11) ممکن است که انسان بسیار محتاط باشد. اگر شما منتظر شرایط مطلوب باشید، هیچ کاری نمی‌توانید انجام دهید. بطور معمول همیشه مقداری **باد و ابر** وجود دارند. اگر شما منتظر توقف باد باشید، هرگز نخواهید توانست دانه‌افشانی کنید. اگر شما منتظر هوایی غیربارانی باشید، محصولات قبل از درو می‌پوسند. کسی که منتظر بهترین موقعیت است، همیشه منتظر خواهد ماند.

5:11) از آنجا که ما هر چیزی را نمی‌دانیم، کارهای خدا را نیز نمی‌دانیم. ما لحظه وزش **باد** و یا چگونگی شکل‌گیری **استخوان‌های جنین** را در رحم مادر نمی‌دانیم.

6:11) بنابراین چون چیزی نمی‌دانیم، بهترین روش اینست که روز خود را با کارکردن سازنده پر کنیم. ما هیچ راهی نداریم که بدانیم **کدام** یک از کارها **کامیاب** می‌شود.

در اشاعه کلام خدا، موفقیت تضمین شده است، ولی واقعیت اینست که بعضی روش‌ها نسبت به بعضی دیگر از روش‌ها مؤثرتر است. بنابراین ما نباید خسته شویم، نباید ذوق زده شویم، نباید ساده و زودباور باشیم و باید در خدمت مسیحی خود امین باشیم.

آنگاه که ما در **بامدادان** زندگی می‌کاویم و در **شامگاهان** دست از کار نمی‌کشیم. ما دعوت شده ایم که خادمان خستگی‌ناپذیر باشیم.

7:11 و 8) عبارت **روشنائی** احتمالاً اشاره به روزهای درخشان جوانی می‌باشد. جوانی نعمت بزرگی است - جوانی یعنی سلامتی، قدرت و نشاط. ولی مهم نیست که انسان از چند سال نیرو و نشاط و قدرت برخوردار می‌شود، او باید بداند که **روزهای تاریکی** در راه است. دردها و رنج‌های ایام پیری اجتناب‌ناپذیر است. روزهای تأسف‌بار و پوچ زندگی.

9:11) مشکل بتوان فهمید که آیه نهم یک اندرز صادقانه است و یا گویای بدبینی مرد کهن‌سالی است که از خواب غفلت بیدار شده است: هر چه که **قلبت** می‌خواهد انجام بده! تا آنجا که می‌توانی نگاه کن و لذت ببر!

**لیکن** به خاطر آور که سرانجام **خدا تو را به محاکمه خواهد آورد** و آن داوری کهن‌سالی است که به نظر سلیمان مجازات خداوند است برای گناهانی که انسان در جوانی مرتکب شده است.

10:11) وقتی جوان هستی تا می‌توانی لذت ببر و تا می‌توانی **غم** مخور و از **بدی** دوری کن ( **بدی** در این آیه احتمالاً به معنی مشکلات است و نه گناه). ایام **جوانی و شباب باطل است** چون کوتاه‌مدت می‌باشند.

در هیچ متن ادبی کتاب مقدس بجز نیمه اول فصل 12 چنین توصیفی کلاسیک از ایام پیری نیامده است. در ماورای این تصویرها و تمثیل‌ها مردی کهن با گامهای لرزان ظاهر می‌شود که به سوی گور می‌رود.

1:12) تصویر غم‌انگیز پیری اخطاری است به جوانان تا به یاد آورند آفریننده خود را در روزهای جوانی‌شان. توجه داشته باشید که سلیمان نمی‌گوید خداوند و نجات‌دهنده‌شان را به یاد آورند، بلکه آفریننده خود را. این تنها راهی است که سلیمان می‌تواند خدا را از دیدگاه خود در زیر آفتاب بشناسد. ولی حتی با این شناخت هم، اندرز خوبی داده است. جوانان باید آفریننده خود را قبل از غروب زندگی، روزهای بی‌رحم و مصیبت‌ها و سالهایی که خوشی‌ها و لذت به کلی رخت برمی‌بندند، به یاد داشته باشند. سرود هر جوانی باید چکیده شعری باشد که در زیر آمده است:

آه ... ای خداوند، در روزهای سرشاری قدرتم  
 مرا برای خودت قوی بگردان.  
 وقتی تمام بهانه‌های عزیزم از دست می‌روند.  
 سرودم به سوی تو پرواز کند  
 من قلبم را به دنیا نداده‌ام  
 تا تو را فریاد زخم  
 اکنون که قوت دارم  
 مرا در خدمت خود ثابت بگردان

با بالهای شکسته از شوق  
 و پیاله‌های جهانی را همه نوشیدن  
 و با گامهای لرزان و آهسته  
 از بلندی‌های آسمان نمی‌گذرم

آه خداوند، اشتیاق‌های ضعیف مرا مخواه  
 اندام ضعیف مرا نخواه  
 آتش خاموش شده‌ام از آن تو مباد  
 خاکسترهای قلبم از آن تو مباد

مرا در روزهای طلایی‌ام برگزین  
 در عزیزترین بهانه‌هایم سهمیم باش  
 شکوه روزهای جوانیم از آن تو مباد  
 تمامی قلبم از آن تو باد!

توماس اچ گیل

2:12) ایام پیری، روزگاری است که نورها کمرنگ می‌شوند،



شراره‌های جسمانی و روحانی خاموش می‌شوند. روزهای دردناک و شبهای طولانی توأم با تیرگی و حسرت. حتی در ایام جوانی، میزان مشخصی از **باران** بود، روزهای سخت و دلسردکننده، اما به هر صورت خورشید طلوع می‌کرد و روح نشاط دوباره باز می‌گشت. اینک به نظر می‌رسد که روزهای آفتابی دیگر سپری شده‌اند و بعد از هر بارانی، ابرهای تیره‌گون قول ماندن می‌دهند.

ایام جوانی، ایامی است که باید آفریننده را به یاد آورد، چونکه خورشید، ماه و ستارگان تاریک نمی‌باشند و ابرها پس از باران پایدار نمی‌مانند.

3:12) اینک اندام شخص پیر با یک **خانه** مقایسه شده است. **محافظان خانه** دستها و بازوان می‌باشند. زمانی دستها و بازوان قوی و فعال بودند، ولی اینک چروکیده، پینه بسته و لرزان از بیماری پارکینسون می‌باشند.

**صاحبان قوت** ساقها و ران می‌باشند. این اندامها دیگر قوی نیستند، بلکه چون علامت پیرانتز خمیده شده‌اند، چونان که گوئی در زیر وزن بدن دست و پنجه نرم می‌کنند تا سقوط نکنند.

**دست‌سازکنندگان چونکه کم‌اند باز ایستند**، یعنی دندانها دیگر قادر به جویدن نمی‌باشند چونکه تعداد اندکی دندان در قسمت بالای دهان است که نمی‌توانند با دندانهای اندک زیرین جفت شوند.

**آنانی که از پنجره‌ها می‌نگرند تاریک شوند**. چشم‌ها رفته‌رفته ضعیف می‌شوند. نخست عینک نمره 1 و 2 و سپس عینک ته استکانی و آنگاه عمل جراحی برای آب مروارید. اینک چشمان فقط قادر به خواندن خطوط بسیار درشت آن هم با کمک عینک ذره‌بینی می‌باشند.

4:12) **درها** در کوچه‌ها **بسته‌اند**. این عبارت اشاره به گوشها است. هر آنچه که به این گوشها خوانده می‌شود باید چندین بار تکرار شوند **آواز آ سیاب** در این گوشها **پست** (اندک) و غیرقابل تشخیص می‌شود.

شخص که‌نسال از بی‌خوابی در عذاب است. با کوچکترین صدا از خواب می‌پرد. وقتی اولین گنجشک در بامداد نغمه سر

می‌دهد یا اولین خروس با مدادان را اعلام می‌کند، او از خواب می‌پرد.

تمامی نغمه‌ها در نظر او حقیر می‌باشند؛ اعصاب صوتی او به شدت تخریب شده است، صداها برای او یکنواخت و آزاردهنده است و سرودها برای او مفهومی ندارد.

5:12 پیران از بلندی می‌ترسند، خواه یک پلکان و خواه از بلندای یک ساختمان بلند. **خوف‌ها** در راه پیران کمین کرده‌اند. آنها اعتماد به خود را از دست می‌دهند و از تنها بیرون رفتن و یا در شب از خانه بیرون رفتن می‌ترسند.

جمله **درخت بادام شکوفه** داد، معمولاً تصویری از موی سفید است، که نخست شکوفه‌های فراوانی دارد و سپس این شکوفه‌ها به زمین می‌افتند.

عبارت **ملخ** احتمالاً به دو طریق قابل تفسیر است. اول، **ملخ بار سنگینی است**، یعنی حتی حمل سبکترین اشیا برای شخص پیر بسیار سنگین است. یا ملخی که به زور خود را به این سو و آن سو می‌کشد (NASB) کاریکاتوری از شخص پیر است، خم شده و لرزان با گام‌های نامنظم و کوتاه.

**اشتهای بریده** یعنی که اشتهای طبیعی کاهش می‌یابد یا به کلی از بین می‌رود. دیگر غذاها برای او طعم و مزه ندارند و سایر تمایلات از جمله تمایلات جنسی از او رخت می‌بندند. مراحل انحطاط آغاز می‌شود، چون **انسان** به **خانه** همیشگی خودش یعنی مرگ و گور می‌رود و به زودی دوستان و بستگان او به دنبال جنازه‌اش به گورستان می‌روند.

6:12 بدین ترتیب اندرز مردم حکیم اینست که قبل از اینکه **مفتول نقره گسیخته شود** و یا **کاسه طلا شکسته شود** و **سبو نزد چشمه خرد شود** و **چرخ بر چاه منکسر گردد**، آفریننده خود را به یاد آوریم. انتساب یک تعریف خاص برای این تمثیل‌ها مشکل است.

گسیخته شدن **مفتول نقره** احتمالاً اشاره به گسسته شدن ریسمان نازک زندگی است، وقتی که روح از بدن خارج می‌شود. شاعر نابینا ظاهراً مفهومی این عبارت را می‌دانسته است، وقتی که می‌سراید:

روزی مفتول نقره گسیخته خواهد شد.  
 و دیگر من نغمه سر نخواهم داد  
 اما چه شکوهمند است وقتی چشمانم را  
 در بارگاه پادشاه می‌کشایم.

جی. کروزی

**کاسه طلا** را معمولاً کاسه سر تفسیر کرده‌اند و شکسته شدن آن تصویری شاعرانه از ایست ذهنیت انسان در هنگام مرگ است.

**سبو و چرخ** شکسته همراه هم می‌توانند اشاره‌ای به سیستم مداری گردش خون باشد که در اثر انقباض قلب و یا فشارخون مختل می‌شود.

7:12 بدن جامد می‌شود سپس بدن شروع به بازگشتن به **خاک** می‌نماید، در حالی که روح به نزد خدا که آن را **بخشیده بود**، باز می‌گردد، این دیدگاه سلیمان است. در مورد ایمانداران عقیده او درست است. اما در مورد بی‌ایمانان روح نزد خدا نمی‌رود، بلکه به عالم اسفل می‌رود و منتظر می‌ماند برای حضوریافتن در مقابل تخت سفید بزرگ داوری. سپس به بدن باز می‌گردد و آنگاه روح و جسد با هم به دریاچه آتش افکنده می‌شود (مکاشفه 12:20-14).

8:12 بنابراین گوینده دوباره به جایی باز می‌گردد که شروع کرده بود - با توجه به اساس عقیدتی زندگی در زیر آفتاب، زندگی **باطل**، بی‌معنی، بیهوده و پوچ است. وقتی ما در اینجا به آخرین اشاره سلیمان به پوچی زندگی در زیر آفتاب می‌رسیم، به یاد داستانی از استانی جونی می‌افتم. او در عرشه کشتی یک زوج بسیار فربه را می‌بیند که پیوسته در حال خوردن هستند:

آنها از دست گارسن عصبانی بودند که سرویس لازم را به آنها نمی‌داد چنین می‌نمود که می‌ترسند مبادا از گرسنگی تلف شوند. من هرگز ندیدم آنها کتاب یا روزنامه‌ای بخوانند. آنها فقط پشت میزهای غذا جا خوش کرده بودند و منتظر گارسن بودند که برایشان غذا بیاورد.

یک شب آنها را دیدم که خیره به گلدان‌های نقره‌ای نگاه می‌کردند. در آن وقت بود که ایده درخشانی از ذهن تنبل مرد درخشید! او گلدان‌های نقره‌ای را یکی یکی از روی

میز برداشت و به داخل آنها نگاه کرد و سپس به سوی زنش برگشت و گفت: «آنها خالی هستند!» من خنده بر لب نزدیک آنها رفتم. او درست می‌گفت. گلدانها خالی بودند. اما تنها گلدانها خالی نبودند، روح و ذهن هر دوی آنها خالی بود. آنها پول زیادی در کیف بغلیشان داشتند. ولی از شخصیت خالی بودند و این درواقع مجازات آنها بود. امنیت آنها در آسودن بود، نه تلاش کردن. آنها دارای شکم‌های قطور اما افق‌های فکری باریک بودند.

#### IV- موخره - بهترین‌ها در زیر آفتاب (12:9-14)

9:12) گوینده چون خودش حکیم است، معرفت خود را با دیگران در میان می‌دهد. او تلاش کرد تا حکمت خود را در قالب کتابی به نام امثال به دیگران انتقال دهد. او حکمت خود را سبک سنگین کرد و آزمود تا امور درست را به دیگران انتقال دهد.

10:12) او سخنان خود را به دقت برگزید و کوشید تا امور تسلی‌بخش، شاد و واقعی را با هم بیامیزد تا چون غذایی مقوی برای خواننده اش باشد.

11:12) تعلیمات حکیمان برنده و گوشه‌دار است. واضح و مستقیم و متقاعدکننده است. و گفته‌های ارباب جماعت چون میخ‌های محکم می‌باشد که پایه‌های خیمه را محکم می‌سازند. سخنان حکیمان قدرت و نیرو می‌آفریند و چون میخ‌هایی هستند که ما افکار خود را به آنها می‌آویزیم.

در بیشتر ترجمه‌های کتاب مقدس کلمه **شبان** با حروف مجزا نوشته شده‌اند تا خواننده بداند که منظور از **شبان** در زبان عبری اشاره به خدا است. به هر حال همچنین باید به خاطر داشت که در اندیشه‌های شرقی، پادشاه نیز چون شبان بوده است. هومر گفته است، «همه پادشاهان شبانان ملت خویشند.» بنابراین می‌توان گفت که سلیمان پادشاه می‌توانسته است خود را **یک شبان** بنامد. این تفسیر برای این قسمت از کتاب جامعه بیشتر می‌گنجد.

12:12) سلیمان می‌توانست کتابهای بیشتری بنویسد، اما به خوانندگانش اخطار می‌دهد که خواه بیشتر می‌نوشت یا کمتر،

نتیجه‌گیری یکی می‌بود.

انتشار کتابها انتها ندارد و خواندن همه کتابها خسته‌کننده است، اما چرا ملال‌آور؟ چون هر آنچه که فاش می‌سازند بطلالت زندگی است.

13:12) آخرین نتیجه‌گیری سلیمان این عقیده را می‌رساند که او سرانجام نگاهش متوجه بالای آفتاب شده است، چون می‌گوید «از خدا بترس و او امر او را نگاه دار، چونکه تمامی تکلیف انسان اینست.» ولی ما باید به خاطر داشته باشیم که ترس از خدا در این آیه، ترسی از ناحیه ایمان نجات‌بخش نیست. این یک وحشت برده‌گونه مخلوق از خالق خویش است. و او امر الزاماً به معنی شریعت خدا که در عهد عتیق آمده است نمی‌باشد، بلکه احتمالاً به معنی اوامری است که خدا ذاتاً در دل نوع بشر حک نموده است.

به کلامی دیگر، لزومی ندارد که ما ارزش روحانی فوق‌العاده‌ای برای جهان‌بینی سلیمان قائل شویم. این سخنان و تعالیم چیزی بیشتر از سخنان یک شخص دانا و کشفیات و نتیجه‌گیری‌های او از طبیعت، ناشی از تجربیات عملی نیست. **تمامی تکلیف انسان این است** - نه فقط تمامی وظایف، بلکه عناصر اساسی که لازمه یک زندگی سعادت‌مندانه است.

14:12) انگیزه ترس و اطاعت خدا در اینجا، قطعیت محاکمه است. ما ایمانداران می‌توانیم تا ابد خدا را سپاسگزار باشیم زیرا که نجات‌دهنده، ما را از این نوع ترس رهانیده است: «در محبت خوف نیست، بلکه محبت کامل خوف را بیرون می‌اندازد، زیرا خوف عذاب دارد و کسی که خوف دارد، در محبت کامل نشده است» (رساله اول یوحنا 4:18).

ما نه از سر ترس، بلکه از سر محبت خدا را اطاعت می‌کنیم. خداوند با کار خود در جلجتا به ما اطمینان بخشید که هرگز داوری نمی‌شویم، بلکه از موت به حیات منتقل می‌شویم (یوحنا 5:24). اینک می‌توانیم بسرائیم:

محکومیتی در کار نیست،

جهنمی در کار نیست،

چشمان من هرگز،

آتش و عذابی نخواهد دید.

مجازات‌های من در کار نیست.

---

نیش مار مرا نمی‌گذرد.  
چون خداوندی که مرا دوست دارد.  
با بالهای خود مرا پوشیده است.

پاول گرهارد